

دو فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال اول، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۸

جایگاه هسته گروه تصریف زبان فارسی

رزا کرباسچی^۱

علی درزی^۲

چکیده

مقاله حاضر درباره ساختار گروه تصریف فارسی نوشته شده است. بر اساس دستورگشتاری، واحد تحلیل نحوی زبان جمله است. هر جمله کمینه زبان، هسته تصریف است. در این مقاله نشان می دهیم که هسته گروه تصریف فارسی همان هسته مطابقه فاعلی است که در انتهای جمله قرار می گیرد. به عبارت دیگر IP در فارسی هسته انتها^۳ است. در سطح پیشینه ی فرافکن میانی^۴، گروه زمان^۵ متمم هسته تصریف است، گروه وجه^۶ متمم هسته زمان، گروه نمود^۷ متمم هسته وجه و بالاخره گروه فعلی متمم هسته نمود. در فرآیند تبدیل هر گزاره به کنش زبانی (جمله)، فعل از هسته فعلی به ترتیب به هسته های تصریفی مذکور حرکت می کند و در

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد زبانشناسی همگانی دانشگاه تهران rosa.karbaschi@gmail.com

۲. دانشیار زبان شناسی دانشگاه تهران alidarzi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۸۶/۹/۱۰ تاریخ تصویب: ۸۷/۱۱/۵

3. Head Final
4. Intermediate Projection
5. Tense phrase
6. Mode phrase
7. Aspect phrase

هر مرحله مفهوم یکی از مقولات دستوری نمود، وجه، زمان و مطابقه فاعلی به آن افزوده می شود. نشانه‌هایی که حامل این مفاهیم اند عناصر تصریفی اند که به شکل فعل کمکی، وندو یا واژه بست به بن فعل اصلی افزوده می شوند. بر اساس یافته های این مقاله تنها فعل کمکی در فارسی «بودن» است که به سه صورت «است»، «بود» و «باشد» در گره تصریف فارسی ظاهر می شود. دیگر عناصر تصریفی تکواژ زمان، تکواژ وجه و شناسه مطابقه فاعلی هستند. سرانجام تحلیلی برای گروه تصریف فارسی در چهارچوب نظریه ایکس تیره بیان شده است. پیشنهادهایی نیز برای ساخت های آینده، مستمر و مجهول فارسی ارائه گردیده است.

واژه‌های کلیدی: گروه تصریف، دستور گشتاری، تحلیل نحوی،

فراکزن، گره تصریف، عناصر تصریفی، هسته.

مقدمه

مقاله حاضر پژوهشی در نحو زبان فارسی است و در واقع تلاشی است در جهت توصیف بخش کوچکی از دانش زبانی فارسی زبانان. دانش زبانی بنا به تعریف چامسکی (۱۹۸۸: ۳) «مجموعه ای است از قواعد زبانی شامل قواعد نحوی، قواعد واژگانی، قواعد واجی و قواعد دستوری، که در ذهن اهل زبان نقش بسته است». وی از دانش زبانی به عنوان زبان درونی^۱ نیز یاد می کند. زبان درونی به هر فرد اهل زبان امکان می دهد که بی نهایت جمله دستوری زبان خود را تولید کند و از تولید جمله های غیر دستوری بپرهیزد و هم چنین بی نهایت جمله دستوری تولید شده از سوی دیگران را درک کند. زبان درونی در حقیقت نظامی است که در ذهن فرد نقش بسته است. هر گویشور زبان برای بیان گزاره ای که در ذهن دارد و انتقال مفهوم آن به شنونده از این نظام بهره می گیرد. فرایندی که سبب تبدیل یک گزاره به جمله زبان می شود تصریف نام دارد. به بیان دیگر هر جمله زبان یک گروه تصریف است. در جریان تصریف، فعل که در بردارنده مفهوم اصلی جمله است دچار تغییراتی می شود و در عبور از مراحل تصریف، عناصر

تصریفی را به کمک می گیرد. نتیجه این فرآیند، تولید جمله زبان است. در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی و با توجه به یکی از زیر نظریه‌های آن، یعنی نظریه ایکس تیره، می‌توان جمله را فرافکنی از هسته تصریف به شمار آورده و ساختار آن را درون مرکز^۱ دانست. با این تحلیل جمله یک گروه تصریف^۲ به شمار می‌آید و فاعل در جایگاه مخصص^۳ گروه تصریف می‌نشیند. این فرافکن در نهایت شامل هسته تصریف می‌شود که گروه فعلی متمم آن است.

چنان که می‌دانیم ترتیب قرارگیری سازه‌ها در زبان‌های مختلف متفاوت است. میان زبان‌شناسان در مورد جایگاه هسته تصریف در زبان فارسی اختلاف نظر وجود دارد. به اعتقاد نگارنده، هسته تصریف فارسی در جایگاه پس از فعل قرار می‌گیرد. به منظور اثبات این ادعا باید پراکنندگی عناصری را که در این جایگاه می‌نشینند، یعنی فعل‌های کمکی، مورد بررسی قرار گیرد. از این رو در این مقاله سعی خواهد شد ابتدا فعل‌های کمکی فارسی مورد شناسایی قرار گیرند تا پس از آن با مقایسه پراکنندگی آن‌ها در جمله‌های مختلف و به کارگیری آزمون‌های نحوی جایگاه هسته تصریف در فارسی شناخته شود.

مقوله دستوری^۴ چیست؟

مقوله دستوری طبقه‌ای از کلمه‌هاست که در فهرستی از ویژگی‌های دستوری مشترک‌اند. بیشتر کلمه‌های زبان‌های طبیعی به مقوله‌های اسم، فعل، صفت، حرف اضافه و قید تقسیم می‌شوند. اعضای هر طبقه را می‌توان با استفاده از ویژگی‌های صرفی و نحوی آنها و نیز توزیعشان در جمله تشخیص داد. مقوله‌های دستوری نام برده شده مقوله‌های واژگانی^۵ هستند. گروه دیگری از مقوله‌های دستوری نیز در زبان وجود دارند که مقوله‌های نقشی^۶ خوانده می‌شوند. مقوله‌های واژگانی شامل کلمه‌هایی می‌شوند که ویژگی‌های دستوری دارند و می‌توان محتوای دستوری هر یک از آنها را توضیح داد، در حالی که مقوله‌های نقشی آن دسته از عناصر زبان را در

1. Endocentric
2. Inflection Phrase
3. Specifier
4. Grammatical Category
5. Lexical Categories
6. Functional Categories

برمی گیرند که حامل اطلاعاتی درباره ویژگی های دستوری دیگر کلمه ها یا عبارت های جمله هستند و به بیان دیگر نقش دستوری در جمله ایفا می کنند. روشن است که فهرست اعضای هر مقوله نقشی زبان یک فهرست بسته با تعداد محدود و اعضای مشخص است. مقوله های تصریفی^۱ نیز از جمله مقوله های نقشی زبان اند. اعضای این مقوله ها در تولید جمله های زبان نقش اساسی ایفا می کنند. این عناصر معنای واژگانی ندارند بلکه حامل مفاهیم دستوری اند. این مفاهیم دستوری با کلیت جمله در ارتباط اند و به مفهوم گزاره ای جمله افزوده می شوند.

بنا بر نظر چامسکی (۱۹۶۵):

- یک مقوله نحوی به نام تصریف (AUX)^۲ وجود دارد که به صورت یک گره نحوی در درخت سازه ای نمودار می شود.

- این مقوله شامل مجموعه ای از عناصر می شود که ترتیب خطی آن ها در یک زنجیره زبانی مستقیماً به وسیله قواعد سازه ای زبان مشخص و محدود می شود. عناصر این مجموعه نماینده مقوله های دستوری زمان، وجه و نمود جمله هستند.

عناصر تصریفی می توانند به صورت وند، پی چسب و یا فعل کمکی در جمله ظاهر شوند. شناسایی عناصر تصریفی فارسی و بررسی جایگاه تولید آن ها در جمله فارسی راهی است به سوی شناخت جایگاه هسته تصریف فارسی.

پرسی آراء زبان شناسان ایرانی درباره فعل های کمکی فارسی

دستور نویسان و زبان شناسان ایرانی در مورد معرفی فعل های کمکی فارسی که یکی از عناصر سازه تصریف در زبان فارسی محسوب می شوند، آراء مختلفی دارند. در آثار موجود توصیف یک دست و قابل قبولی از فعل های کمکی فارسی و جایگاه ساختاری آنها در جمله ارائه نشده است. جدول شماره ۱ آراء برخی دانشمندان را در مورد شناسایی فعل های کمکی فارسی نشان می دهد:

1. Inflectional Categories

۲. AUX همان گرهی است که در نظریه حاکمیت و مرجع گزینی Infl نامیده می شود.

جدول ۱. آراء برخی زبان‌شناسان ایرانی در مورد فعل‌های کمکی / معین

همایون فرخ (۱۳۳۸)	خواستن، (آینده ساز)، بودن، شدن (مجهول ساز) [معین اصلی] فعل‌های سبک [معین فرعی] بایستن، شایستن، توانستن، خواستن [معین تأکیدی]
مشکور (۱۳۴۵)	استن، بودن، شدن، خواستن، شایستن، توانستن، یارستن و بایستن [معین]
باطنی (۱۳۴۸)	توانستن، بایستن، شدن (به معنای ممکن بودن) داشتن (مستمرساز) خواستن [ناقص]
مرعشی (۱۹۷۰)	بودن، داشتن، شدن (مجهول ساز) [کمکی]
سرهنگیان (۱۳۵۲)	توانستن، شدن، بایستن، داشتن (مستمرساز)، خواستن، ممکن است، شدن، (مجهول ساز)، بودن [معین]
فرخ‌پوی (۱۹۷۹)	بودن، شدن (مجهول ساز)، خواستن [کمکی]
شفایی (۱۳۶۳)	بودن، خواستن (آینده ساز) [معین] توانستن، بایستن، شایستن، خواستن [وجهی]
صادقی و ارزنگ (۱۳۶۳)	بودن، داشتن (مستمرساز)، شدن (مجهول ساز)، خواستن (آینده ساز) [معین] بایستن، توانستن، شایستن [شبه معین]
اخلاقی (۱۳۷۳) ^۱	بایستن، شدن (به معنای ممکن بودن)، توانستن [وجهی]

بررسی نظرات زبان‌شناسان ایرانی نشان می‌دهد که ایشان به اتفاق، فعل «بودن» را به عنوان فعل کمکی فارسی قبول دارند. گروهی از آنان «خواستن» «آینده ساز»، «داشتن» «مستمر ساز» و «شدن» «مجهول ساز» را نیز تحت عنوان فعل کمکی (یا به عنوان فعل معین یا ناقص) معرفی کرده‌اند. برخی نیز فعل‌های «توانستن» و «خواستن» (به معنای قصد داشتن) و «ممکن بودن» را نیز در این گروه وارد کرده‌اند. «باید» و «شاید» نیز با عنوان‌های «معین»، «شبه معین»، «ناقص» و «وجهی» معرفی شده‌اند. وجود این اختلاف نظر در شناسایی فعل‌های کمکی فارسی و جایگاه متفاوت فعل‌های کمکی معرفی شده در جمله‌های فارسی، سبب دست نیافتن به نظر واحد در مورد جایگاه تولید هسته تصریف در جمله فارسی است.

انتخاب معیارهایی برای شناسایی عناصر مقوله تصریف:

در این بخش سعی می‌شود با استفاده از معیارهای عمومی شناخت عناصر تصریفی در زبان‌های مختلف، عناصر تصریفی فارسی مورد شناسایی قرار گیرند. این معیارها از کتاب «دائرة

۱. البته از نظر اخلاقی فعل‌های کمکی فارسی محدود به این سه فعل نیستند. موضوع کار وی تنها به فعل‌های وجهی فارسی محدود شده است.

المعارف تصریف^۱ نوشته سوزان استیل و همکاران استخراج شده‌اند. استیل و همکاران در یک مطالعه مبتنی بر زبان‌شناسی مرز گذر^۲ و با تکیه بر تحلیل چامسکی در مورد مقوله تصریف چارچوبی ارائه کرده‌اند که در آن می‌توان اعضای این مقوله را در زبان‌های مختلف شناسایی کرد. بنا به نظر آنها نمی‌توان مقوله‌هایی را که نام‌های مشابه در دو زبان مختلف دارند بریکدیگر منطبق دانست. چرا که تعریف‌های درون زبانی مقوله‌ها اغلب متفاوت‌اند و شباهت یک به یک بین دستور زبان‌های مختلف دنیا وجود ندارد. به منظور مطابقت مقوله‌ها در یک مطالعه میان زبانی باید هر مقوله را با اصطلاحات مستقل از یک زبان خاص تعریف کرد. به عقیده استیل در دستور مرکزی جهانی^۳ مجموعه‌ای از مقوله‌ها وجود دارد که زبان‌ها مقوله‌های خود را از میان آنها انتخاب می‌کنند. نام هر مقوله در واقع برچسبی است بر تعدادی ویژگی تعریفی^۴ و غیر تعریفی^۵. ویژگی‌های تعریفی یک مقوله در واقع ویژگی‌های اساسی آن است که سبب تداوم حضور آن مقوله در دستور جهانی می‌شود و ویژگی‌های غیر تعریفی شامل پارامترهایی می‌شود که در هر زبان ارزش خاصی می‌یابند و تعریف آن مقوله را در آن زبان شکل می‌دهند. دستور هر زبان با انتخاب مقوله‌ها، ارزش‌گذاری پارامترها و قواعد خاص شکل می‌گیرد. ویژگی‌های تعریفی مقوله تصریف در دستور جهانی عبارتند از:

۱- AUX یک سازه است.

۲- اعضای AUX نشان دهنده زمان و وجه جمله هستند.

۳- AUX یک مجموعه کوچک با اعضای مشخص است.

با بررسی ویژگی‌های تعریفی مقوله AUX که از این پس مقوله تصریف خوانده می‌شود و تحقیقاتی که استیل و همکاران با استفاده از این ویژگی‌ها بر روی چهار زبان مختلف انجام داده‌اند مشخص می‌شود که سازه تصریف از نظر ایشان لزوماً ویژگی‌های یک فعل را ندارد و اصولاً ضرورتی ندارد که سازه تصریف در همه زبان‌های بشری ویژگی‌های فعل را داشته باشد. بلکه

1. Steel, s. et. Al (1981) An Encyclopedia of Aux
2. cross linguistic
3. Universal Core Grammar
4. Definitonal properties
5. Non Definitonal properties

وجود عناصری که هویت یک سازه واحد را در جمله داشته باشند، جایگاه آنها مشخص و تعداد آنها محدود باشد و نماینده وجه، زمان و برخی دیگر از مقولات دستوری در جمله باشند کافی است تا استیل و همکاران آنها را سازه تصریف بنامند. این سازه می‌تواند به صورت پی‌چسب^۱، جزء فعلی^۲ و یا وند در جمله ظاهر شود.

ویژگی اول یعنی «سازه» بودن عناصر متعلق به مقوله تصریف به آن معناست که در تقسیم بندی جمله به بخش های کوچکتر، مجموعه عناصر تصریفی حاضر در جمله نیز بخشی از جمله تلقی شوند که به لحاظ آوایی، نحوی و دستوری هویت خاص خود را دارند. حتی در زبان‌هایی نیز که عناصر تصریفی به صورت پی‌چسب یا جزء فعلی می‌آیند مجموعه این عناصر یک سازه به شمار می‌آیند که جایگاه خاصی را در جمله به خود اختصاص می‌دهند.

دومین ویژگی که استیل برای مقوله تصریف بیان می‌کند آن است که اعضای این مقوله نشان دهنده زمان و وجه جمله هستند. ارجاع زمانی^۳ شامل زمان فعل با توجه به زمان نسبی^۴ و زمان مطلق^۵ وقوع آن است. زمان نسبی، زمان وقوع یک فعل است نسبت به فعل دیگری که در همان جمله بیان شده است و زمان مطلق، زمان وقوع فعل است نسبت به لحظه بیان جمله. روشن است که ارجاع زمانی فعل به زمان مطلق وقوع فعل اشاره دارد و نقش عنصر تصریف در جمله نیز صرف کردن فعل برای زمان مطلق است. به بیان دیگر عنصر تصریف زمان وقوع فعل را نسبت به لحظه انجام کنش گفتاری بیان می‌کند.

مقوله دستوری دیگری که بیان آن در جمله بر عهده عنصر تصریف است، وجه است. وجه شامل مفاهیم امکان، اجازه، احتمال، اجبار، قطعیت و غیره می‌شود و عناصر تصریف این مفاهیم را به مفهوم گزاره‌ای جمله می‌افزایند. بررسی عناصر تصریف در زبان‌های مختلف نشان می‌دهد که این سازه می‌تواند بیانگر مقوله‌های نظری دیگری (جز زمان و وجه) نیز باشد مانند: نمود، پرسشی

1. Clitic
2. Particle
3. Temporal Reference
4. Relative Time
5. Absolue Time

سازی، تأکید، منفی سازی، مطابقت فاعلی و مطابقت مفعولی. هر زبان می تواند از میان این مقوله های نظری یک یا چند مقوله را توسط عنصر تصریف در جمله بیان نماید.

سومین ویژگی مقوله تصریف که از دیدگاه استیل بسیار مهم است آنست که این مقوله شامل مجموعه ای محدود با عناصر مشخص است. مقوله تصریف، مقوله ای نقشی (ونه واژگانی) است و اعضای آن دارای نقش دستوری در جمله هستند. با توجه به این موضوع روشن است که بسیاری از عناصر بیان کننده وجه جمله که به طبقات باز کلمات و عبارات زبان تعلق دارند جزء عناصر تصریفی به حساب نمی آیند.

استیل چند ویژگی غیر تعریفی نیز برای عناصر تصریفی جمله با توجه به موقعیت آنها در جمله، ترتیب درونی و ارتباطی که با عناصر مجاور دارند، معرفی می کند:

- عناصر تصریف در یکی از سه جایگاه نخست، دوم و آخر جمله ظاهر می شوند.
- ترتیب درونی عناصر تصریف در هر زبان ثابت است و با استفاده از ویژگی های دیگر زبان قابل پیش بینی نیست.
- عناصر تصریف معمولاً به عنصر مجاور می پیوندند و یا می توانند بپیوندند.
- عناصر تصریف عموماً بی تکیه هستند.

ویژگی های فوق از تعریف مقوله تصریف ناشی نمی شوند بلکه حاصل مطالعه مقوله مذکور در زبان های مختلف هستند.

ترتیب درونی ثابت عناصر تصریفی در هر زبان به این معناست که این عناصر در تمام جمله های زبان با یک ترتیب ثابت (نسبت به یکدیگر و نسبت به عناصر دیگر جمله) ظاهر می شوند. بنابراین هر عضو از مقوله تصریف ویژگی دارا بودن یک ترتیب ثابت نسبت به دیگر اعضای این مقوله و عناصر جمله را از خود نشان می دهد و این ترتیب از هیچ اصل ثابت و شناخته شده ای پیروی نمی کند. در حقیقت ترتیب درونی عناصر تصریفی هر زبان ویژگی خاص رفتاری آن زبان است. یادآوری این نکته ضروری است که وجود ترتیب درونی ثابت عناصر تصریفی به این معنا نیست که مقوله های دستوری همچون (زمان، وجه، نمود، تطابق فاعلی) که

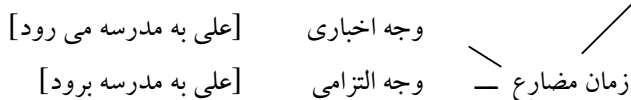
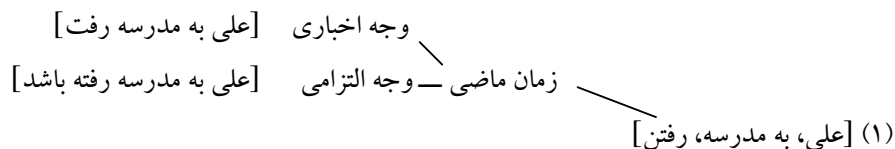
عناصر تصریفی نماینده آنها هستند نیز دارای ترتیب درونی تعریف شده باشند. روشن است که ترتیب درونی مقوله‌های دستوری نیز از زبانی به زبان دیگر متفاوت است.

چنان که گفته شد استیل معتقد است عناصر تصریفی در یکی از جایگاه‌های اول، دوم یا پایانی جمله ظاهر می‌شوند. وی در جای دیگر می‌گوید: «اما در زبان‌های فعل انتها یک جایگاه دیگر نیز برای عناصر تصریفی متصور است و آن جایگاه ما قبل آخر جمله است. یعنی عنصر تصریفی در جایگاه پیش از فعل قرار می‌گیرد و به آن می‌پیوندد. جایگاه آخر یا ماقبل آخر مختص زبان‌های فعل انتهاست. در این زبان‌ها جایگاه‌های ابتدایی جمله نمی‌توانند به عناصر تصریفی اختصاص یابند.» مهم‌ترین نکته در میان آراء استیل و همکاران این است که وی ویژگی‌های درون زبانی را بر مبنایی نسبتاً آزاد توصیف می‌کند و زمینه‌های مشترکی را برای توجیه شباهت‌هایی که بین زبان‌های مختلف مشاهده می‌شود ارائه می‌دهد. نتیجه مهمی که از این نوع مطالعه به دست می‌آید این است که ارائه تعریف‌هایی از مقوله‌های فرازبانی کاملاً امکان‌پذیر است؛ تعریف‌هایی که منجر به شناخت اعضای این مقوله‌ها در زبان‌های مختلف می‌شوند و آن اعضا بیشترین ویژگی‌های معیاری را از خود بروز می‌دهند.

شناخت عناصر تصریفی در فارسی با استفاده از معیارهای انتخاب شده:

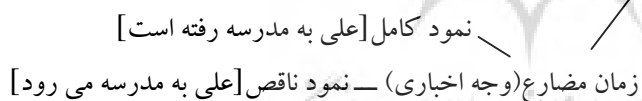
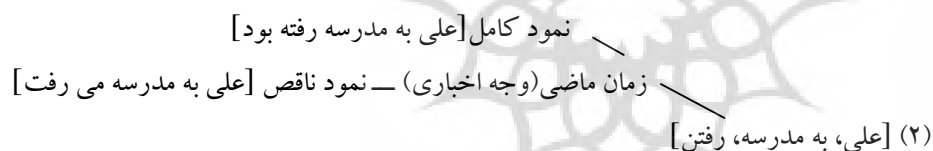
طبق تعریف استیل و همکاران (۱۹۸۱: ۱۵۷) «تصریف آن بخش از جمله است که قضاوت در مورد «ارزش صدق» جمله را میسر می‌سازد.» به عبارت دیگر، سازه‌ای در جمله وجود دارد که متعلق به مقوله تصریف است و حضور آن شرط لازم (ولی نه کافی) برای تبدیل گزاره به جمله است. در هر زبان می‌توان عناصری را یافت که در این تعریف می‌گنجند. همه جمله‌های زبان دارای جایگاه قابل دسترس برای سازه تصریف هستند، چرا که بدون حضور این سازه قضاوت درباره ارزش صدق جمله انجام نمی‌شود و در واقع گزاره به صورت جمله در نمی‌آید. تعریفی که استیل از مقوله جهانی تصریف ارائه می‌دهد نقطه شروع مناسبی برای یافتن عناصر تصریفی فارسی است. طبق این تعریف، عناصر تصریفی عناصری هستند که در روند تبدیل شدن گزاره به جمله نقش اساسی دارند و قضاوت درباره ارزش صدق

جمله را ممکن می سازند. گزاره «به مدرسه رفتن علی» رادر نظر بگیرید، برای آن که این گزاره تبدیل به جمله شود چه تغییرات ضروری باید در آن صورت پذیرد؟ ابتدایی ترین و ضروری ترین تغییر، مشخص شدن زمان و وجه فعل است. به عبارت دیگر مشخصه های زمان و وجه باید ارزش گذاری شوند. مشخصه زمان می تواند ماضی یا مضارع و مشخصه وجه، اخباری یا التزامی باشد:



جمله های تولید شده نشان می دهند که یک مشخصه دیگر در روند تولید آنها ارزش گذاری شده است و آن، مشخصه تطابق فاعلی است. در جمله فارسی فعل ملزم به رعایت تطابق با فاعل (جاندار) است.

نمود جمله نیز مشخصه دیگری است که کامل بودن یا کامل نبودن وقوع گزاره را بیان می کند. اگر وقوع گزاره ی قضیه به پایان رسیده باشد فعل جمله کامل است و اگر استمرار داشته باشد فعل ناقص می باشد. این مقوله دستوری نیز در فارسی با تصریف جمله بیان می شود:



با بررسی کنش های زبانی تولید شده از قضیه مورد نظر، می توانیم به تغییراتی که تصریف در جمله فارسی ایجاد می کند تا مقوله های دستوری زمان، وجه، نمود و تطابق فاعلی را به مفهوم گزاره ای جمله اضافه نماید، پی ببریم. همه عناصری که در جریان این تغییرات الزاماً به جمله اضافه می شوند می توانند عناصر تصریفی قلمداد شوند. این عناصر لزوماً ویژگی های فعلی

ندارند. بنابراین ما عناصری را هم که فعل کمکی نیستند ولی با سایر معیارهای عناصر تصریفی مطابقت دارند، «عنصر تصریفی» تلقی می‌کنیم. بر اساس معیار (۱) مجموعه این عناصر یک سازه را در جمله تشکیل می‌دهند که آن را سازه تصریف می‌نامیم. بر اساس معیار (۲) سازه تصریف مسئول نشان دادن زمان و وجه جمله است. به عبارت دیگر، بیان مقولات دستوری زمان و وجه بر عهده عناصر این سازه گذاشته شده است. بالاخره بر اساس معیار (۳) عناصر تصریفی یک طبقه‌ی بسته با اعضای محدود و مشخص را تشکیل می‌دهند. استیل این سه معیار را سه معیار اساسی برای تشخیص عناصر تصریفی در مطالعه زبان‌های مختلف می‌داند چرا که معتقد است این سه ویژگی، ویژگی‌های تعریفی مقوله تصریف هستند. در بررسی جمله‌های تولید شده از قضیه‌ی مثال مشاهده می‌شود که در روند تبدیل گزاره به جمله تمام تغییرات در گروه فعلی اتفاق افتاده است. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که تصریف در فارسی در گروه فعلی انجام می‌شود.^۱ همچنین مشاهده می‌شود که طی این تغییرات، عناصری به انتهای گروه فعلی اضافه شده‌اند.^۲ این عناصر عبارتند از فعل «بودن» در شکل‌های «است»، «بود»، «باشد» و شناسه‌های تطابق فاعلی. اکنون این عناصر را از نظر دارا بودن سه ویژگی تعریفی مقوله تصریف بررسی می‌کنیم.

بر اساس معیار اول استیل و همکاران عناصر تصریفی هویت یک سازه را در زنجیره‌ی زبانی دارند. این موضوع را در مورد فعل «بودن» و شناسه‌های تطابق فاعلی بررسی می‌کنیم. ردفورد (۱۹۸۸: ۹۰) آزمون‌هایی را برای تشخیص هویت سازه‌ای یک کلمه یا مجموعه کلمه‌های موجود در زنجیره زبانی مطرح می‌کند. یکی از آن آزمون‌ها این است که آیا مجموعه کلمه‌های مورد نظر می‌تواند در «همپایگی با سازه مشترک»^۳ شرکت کند؟ به بیان دیگر می‌خواهیم بدانیم آیا می‌توان از دو جمله (یا دو گروه فعلی) همپایه، مجموعه عناصر تصریفی یکی را حذف کرد؟ در مثال (۳) «مریم به مدرسه رفته بود» و «مریم زود برگشته بود» همپایه‌اند. در این همپایگی می‌توان «بود» را از جمله اول حذف کرد.

۱. استیل زبان‌هایی را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد که در آنها تصریف در جایی غیر از گروه فعلی رخ داده است.

۲. به جز «می» و «ب» که بر سر فعل آمده‌اند.

3. shared Constituent Coordination

(۳) الف - مریم به مدرسه رفته بود و زود برگشته بود

ب - مریم به مدرسه رفته (و) زود برگشته بود

در مثال (۴) «نامه را از او گرفتم» و «آن را با دقت خواندم» همپایه اند. چنان که مشاهده می شود می توان شناسه فاعلی را از جمله اول حذف نمود.

(۴) الف - نامه را از او گرفتم و آن را با دقت خواندم.

ب - نامه را از او گرفته (و) آن را با دقت خواندم.

حال به مثال (۵) توجه کنید. در این مثال «پارچه را از بازار خریده بودم» و «آن را به خیاطی

سپرده بودم» همپایه اند. چنان که مشاهده می شود در این مورد فعل «بود» و شناسه فاعلی «م» با هم حذف شده اند و حذف یکی از آنها بدون حذف دیگری امکان پذیر نیست.

(۵) الف - پارچه را از بازار خریده (و) آن را به خیاطی سپرده بودم تا برایم لباس بدوزد.

ب* پارچه را از بازار خریده بود - (و) آن را به خیاطی سپرده بودم تا برایم لباس بدوزد.

پ* پارچه را از بازار خریده - م (و) آن را به خیاطی سپرده بودم تا برایم لباس بدوزد.

بد ساختی جمله های (۵ ب و پ) نشان می دهد که نمی توان فعل «بود» یا شناسه فاعلی را به تنهایی حذف کرد. از شواهد بالا می توان چنین نتیجه گرفت که مجموعه عناصر تصریفی فارسی رفتار یک سازه واحد را از خود نشان می دهند، هر چند که این سازه یک سازه مستقل نیست و بر اساس آن ویژگی که عناصر تصریفی معمولاً به عنصر مجاور خود می پیوندند، به فعل (اصلی) پیوند می خورد.^۱

بر اساس معیار دوم استیل و همکاران عناصر تصریفی نماینده مقولات دستوری زمان و وجه هستند و مفاهیم زمان و وجه را به گزاره جمله می افزایند. از آنجا که این ویژگی یک ویژگی تعریفی است، باید در گروه تصریف عناصری وجود داشته باشند که نماینده مقولات دستوری زمان و وجه باشند. ابتدا درباره عنصر نماینده زمان بحث می کنیم. در روند تبدیل گزاره به جمله

رتال جامع علوم انسانی

۱. شاید به دلیل همین وابستگی است که سازه تصریف فارسی به همه آزمون های سازه ای ردفورد (۱۹۸۸) جواب نمی دهد.

(۱) مشاهده شد که بن فعل اصلی در جمله های مضارع و به صورت بن مضارع و در جمله های

ماضی به صورت بن ماضی ظاهر می شود:

(۶) رفتن بن مضارع: رو بن ماضی: رفت

اکنون بن های مضارع و ماضی چند فعل فارسی را مورد مقایسه قرار می دهیم:

(۷)

بن مضارع	بن ماضی
الف - خند	خندید
ب - دو	دوید
پ - خواب	خوابید
ت - زن	زد
ث - آ	آمد
ج - رو	رفت
چ - نشین	نشست
ح - ساز	ساخت

در سه مورد (۷ الف - پ) مشاهده می شود که بن ماضی با افزوده شدن «-id» به انتهای بن مضارع ساخته می شود. این موارد و امثال اینها را می توان فعل های با قاعده نامید که تکواژ ماضی ساز در مورد آنها شکل ثابتی دارد. در بقیه موارد نوعی بی قاعدگی مشاهده می شود.

نکته مشترک بین بن های ماضی این فعل ها این است که واج آخر همه آنها «د» یا «ت» است. این «د» یا «ت» پس از رخ دادن تغییرات واجی متنوع در بن مضارع فعل به آن می پیوندد و بن ماضی ساخته می شود. بنابراین می توان قائل به وجود تکواژ ماضی سازی شد که با پیوستن به بن مضارع فعل، بن ماضی را می سازد. این تکواژ را می توان عنصر نماینده زمان تلقی کرد. از آنجا که بیان مقوله دستوری زمان وظیفه سازه تصریف است، این عنصر را باید زیر مجموعه سازه تصریف به شمار آورد.

از بحث فوق می توان چنین نتیجه گرفت که در گروه تصریف فارسی اولین جایگاه به عنصر صرفی زمان اختصاص دارد. این عنصر به فعل می پیوندد و سبب مشخص شدن زمان گروه فعلی

می شود. مقوله دستوری دیگری که بیان آن وظیفه سازه تصریف است، مقوله وجه است. وجه طبق تعریف لاینز (۱۹۸۶: ۴۵۲) نظر و نگرش^۱ گوینده جمله نسبت به مفهوم گزاره ای جمله است. وجه جمله ممکن است به وسیله عناصر مختلفی چون قیده‌ها و فعل های وجهی نیز بیان شود اما در عین حال این سازه تصریف است که مسئول بیان این مقوله دستوری است.^۲ پالم (۱۹۸۶: ۲۰) انواع وجه را به دو دسته معرفتی^۳ و ایجابی^۴ تقسیم می کند. وجه معرفتی شامل امکان، احتمال یا ضرورت منطقی وقوع یک گزاره است و وجه ایجابی شامل اجازه، الزام اخلاقی یا اجبار انجام آن گزاره. روشن است که نوع اول وجه به عقیده و دانش گوینده نسبت به مفهوم گزاره ای جمله باز می گردد و نوع دوم به کنش گوینده نسبت به مفهوم گزاره ای جمله. وجوه نام برده تحت عنوان وجه التزامی در سازه تصریف فارسی شناخته می شوند. جمله های زیر دو مثال از وجه التزامی در فارسی هستند:

۸ الف- تو باید تا ساعت پنج تکالیف را انجام داده باشی.

ب- شاید مریم تا حالا به مدرسه رفته باشد.

جمله (۸ الف) وجه ایجابی دارد و جمله (۸ ب) وجه معرفتی، چرا که گوینده جمله اول، مخاطب را ملزم به تحقق مفهوم گزاره ای جمله می کند در حالی که گوینده جمله دوم عقیده خود را نسبت به احتمال وقوع گزاره بیان می نماید. در جمله اول گوینده از نقش کنشی زبان برای وادار کردن مخاطب به انجام یک کنش استفاده می کند در صورتی که در جمله دوم گوینده به نقش اطلاع رسانی زبان توجه دارد و به ابراز عقیده خود نسبت به مفهوم گزاره ای جمله می پردازد. در هر حال چنان که مشاهده می شود سازه تصریف فارسی هر دوی این مفاهیم را به وسیله صورت «باش» از فعل کمکی «بودن» بیان می کند و در دستور سنتی وجه این جمله ها وجه التزامی نامیده می شود. تا این جا روشن شد که معیار دوم استیل و همکاران نیز در مورد سازه مورد بحث ما در زبان

1. opinion and Attitude

۲. فعل های وجهی در برخی زبان ها (از جمله زبان انگلیسی) جزء عناصر تصریفی هستند.

3. Epistemic

4. Deontic

فارسی صدق می‌کند. به این معنی که این سازه عناصری را برای نمایش زمان و وجه جمله در خود دارد.

به منظور شناسایی سایر عناصری که در مقوله تصریف زبان فارسی می‌گنجد، باید توجه کرد که مقولات دستوری دیگری نیز وجود دارند که زبان‌ها می‌توانند بیان برخی از آنها را بر عهده عناصر تصریفی خود بگذارند، مانند: نمود، پرسش‌سازی، منفی‌سازی، تأکید، نشاننداری فاعلی و مفعولی و مطابقت فاعلی و مفعولی. از میان این مقولات، مقوله‌های نمود و مطابقت فاعلی به وسیله عناصر تصریفی فارسی بیان می‌شوند. فعل بودن به شکل‌های «بود» و «است» و نیز شناسه‌های فاعلی «-م»، «-ی»، «-د»، «-یم»، «-ید» و «-ند». در دو جمله (۹الف و ب) وقوع فعل «پوشیدن» به پایان رسیده و به اصطلاح نمود آن کامل شده است اما اثر آن در جمله اول تا زمان بیان جمله و در جمله دوم تا هنگام وقوع فعل «دیدن» باقی مانده است.

۹الف- مریم لباس مدرسه اش را پوشیده است.

ب- وقتی اورادیدم لباس مدرسه اش را پوشیده بود.

مفهوم نمود فعل به وسیله عنصری در سازه تصریف فارسی بیان می‌شود. عنصر نام برده همان فعل کمکی «بودن» در دو شکل «است» و «بود» است که اولی برای بیان نمود کامل فعل مضارع و دومی برای بیان نمود کامل فعل ماضی به کار می‌رود. اشاره به این نکته ضروری است که در این ساخت معمولاً فعل «است» مخفف می‌شود. در ادامه بحث به این موضوع خواهیم پرداخت. عنصر بعدی موجود در سازه تصریف فارسی شناسه فاعلی است که دارای شش عضو است. این عنصر متعلق به طبقه‌ای بسته از عناصر زبانی است که به تشکیل صیغگان فعل کمک می‌کنند و مسئول بیان مقوله دستوری مطابقت فاعلی هستند. روشن است که حضور این عنصر عموماً در تمامی ساخت‌های فعل فارسی ضروری است. به همین دلیل است که در جمله فارسی می‌توان فاعل را حذف کرد بدون آن که جمله بدساخت شود. به بیان دیگر در ساخت جمله فارسی عنصری (غیر از فاعل) وجود دارد که حداقل اطلاعات لازم را در مورد فاعل جمله می‌دهد.

در دستور زبان فارسی امروز تمایز شمار (مثنی) و جنس (مؤنث - مذکر) وجود ندارد. هم چنین شناسه سوم شخص مفرد در پیوستن به عنصر ماقبل خود در صورتی که واج آخر آن «d» یا

«t» باشد، در آن ادغام می‌شود. این موضوع در پیوستن به بن ماضی فعل اصلی یا فعل کمکی «بود» اتفاق می‌افتد. در واقع به خاطر حضور واج «d» یا «t» در انتهای این عناصر، شناسه فاعلی سوم شخص مفرد «d» ظهور آوایی پیدا نمی‌کند. به همین دلیل است که گاه می‌بینیم شناسه سوم شخص مفرد در زمان ماضی تهی (∅) خوانده می‌شود.

پیش از این گفتیم فعل کمکی «است» که مسئول بیان نمود کامل جمله در زمان مضارع است، معمولاً مخفف می‌شود. جایگاه این عنصر پیش از جایگاه شناسه های فاعلی است. این شناسه ها از آنجا که تکواژهای وابسته زبان اند، به آن می‌پیوندند و رشته های آوایی «استم»، «استی»، «است»، «استیم»، «استید» و «استند» را به وجود می‌آورند. این رشته های آوایی در فارسی امروز به دلایل آواشناختی کوتاه شده اند یعنی دو واج «s» و «t» حذف شده اند.

-am → -astam
-i → -asti
-im → -astim
-id → -astid
-and → -astand

تنها رشته آوایی «است» دچار مخفف سازی نمی‌شود و به همان شکل باقی می‌ماند.

شاهد این امر گونه‌ای از زبان فارسی در افغانستان است که صورت های «رفته هستم (=استم)» و «رفته هستی (=استی)» در آن کاملاً رایج است.

در این مرحله پس از شناسایی سایر عناصر سازه تصریف، به بررسی میزان تطابق آن با سومین معیار استیل و همکاران می‌پردازیم. این ویژگی می‌گوید که عناصر تصریفی به طبقات بسته عناصر زبانی با اعضای محدود و مشخص تعلق دارند. چنان که همه فارسی زبانان می‌دانند، این ویژگی در مورد تمامی عناصری که تاکنون در این سازه شناسایی شده‌اند صدق می‌کند.

اثبات صدق سه ویژگی تعریفی ۱، ۲ و ۳ در مورد عناصری که مورد بحث قرار گرفتند به این معناست که مجموعه این عناصر تشکیل دهنده سازه تصریف هستند. به جز این سه ویژگی تعریفی، استیل ویژگی‌های دیگری را نیز برای سازه تصریف بر شمرده است از جمله این که عناصر تصریفی عموماً در زنجیره زبانی بی‌تکیه هستند و معمولاً به عنصر مجاور می‌پیوندند. در زبان فارسی نیز سازه تصریف در حالت بی‌نشان به صورت بی‌تکیه در جمله ظاهر می‌شود و

معمولاً به فعل می پیوندند و حتی در ساخت‌هایی مانند دنباله پرسشی و پاسخ کوتاه هم از آن جدا نمی شود. علاوه بر این، جابجایی متمم با مفعول به جایگاه پس از فعل نیز نمی تواند بین آنها فاصله بیندازد. مثال (۱۰ الف و ب) روشن می کند که در دنباله پرسشی فارسی حضور فعل اصلی و فعل کمکی هر دو ضروری است و نمی توان فعل اصلی را حذف و فعل کمکی را حفظ کرد. این نیز دلیل دیگری بر این مدعاست که سازه تصریف فارسی به فعل اصلی پیوند خورده است.

(۱۰) الف - تو هم همراه او به سینما رفته بودی. نرفته بودی؟ / *نبودی؟

ب - او قبلاً شما را دیده است. ندیده است؟ / *نیست؟

این امر در مورد پاسخ کوتاه فارسی نیز صادق است:

(۱۱) الف - آیا تو همراه او به سینما رفته بودی؟

- نه، نرفته بودم / *نه، — نبودم

- بله، رفته بودم / *بله، — بودم

ب - آیا او قبلاً شما را دیده است؟

- نه، ندیده است / *نه، — نیست

- بله، دیده است / *بله، — است

آزمون بعدی، جابجایی سازه‌ها به جایگاه پس از فعل است. متمم یا مفعول جمله فارسی در انتقال به جایگاه پس فعلی نمی تواند بلافاصله پس از فعل اصلی و پیش از فعل کمکی بنشیند. در جمله های (۱۲ ب و پ) یک بار مفعول و یکبار متمم به جایگاه پس از فعل انتقال یافته‌اند. مشاهده می شود که این دو سازه پس از فعل کمکی می آیند.

(۱۲) الف - مریم کتاب را برای من فرستاده است

ب - مریم کتاب را فرستاده است برای من / *فرستاده برای من است

پ - مریم برای من فرستاده است کتاب را / *فرستاده کتاب را است

این امر نیز دلیل دیگری است بر این که سازه تصریف در زبان فارسی به فعل می پیوندند. چنان که گفته شد هر یک از عناصر تصریفی فارسی مفهومی را که نماینده آن اند به مفهوم گزاره‌ای جمله می افزاینند. حالت های دوگانه مقوله‌های دستوری در جدول ۲ آمده است:

جدول ۲: حالت‌های دوگانه مقوله‌های دستوری

نمود	وجه	زمان	مطابقت فاعلی
کامل	التزامی	ماضی	شخصی
ناقص	اخباری	مضارع	غیرشخصی

پرسشی که پیش می‌آید این است که ترتیب قرار گرفتن عناصر نماینده این مقوله‌های دستوری نسبت به یکدیگر چیست؟ استیل و همکاران (۱۹۸۱: ۱۵۵) در مورد ترتیب درونی عناصر تصریفی می‌گویند: «این عناصر در هر زبان یک ترتیب درونی ثابت دارند که از روی دیگر ویژگی‌های زبان قابل پیش‌بینی نیست.» به بیان دیگر هر عنصر تصریفی در تمام صورت‌های زبانی ترتیب خاصی را با دیگر عناصر تصریفی حفظ می‌کند. این ترتیب بر اساس هیچ اصلی قابل پیش‌بینی نیست. اما هر زبان ترتیب خاصی را برای عناصر تصریفی خود برمی‌گزیند و این ترتیب در تمام ساخت‌های آن زبان ثابت باقی می‌ماند. در زبان فارسی نیز ترتیب درونی ثابت عناصر تصریفی قابل مشاهده است. این ترتیب در بخش بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

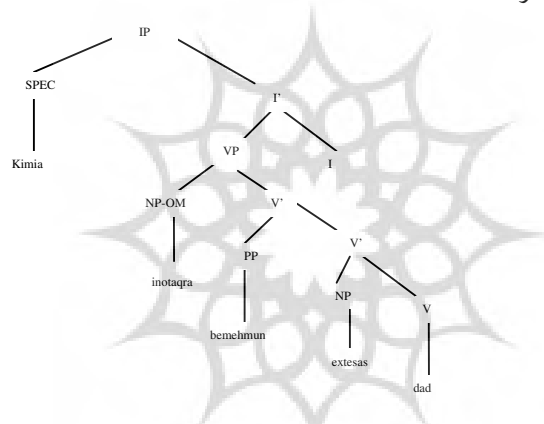
جایگاه سازه تصریف در جمله فارسی

استیل و همکاران (همان: ۱۶۱) معتقد است که جایگاه سازه تصریف در جمله باید مشخص باشد. در غیر این صورت قضاوت درباره ارزش صدق جمله امکان پذیر نخواهد بود. حتی در زبان‌هایی که ترتیب کلمه‌های آنها در جمله آزاد است، جایگاهی مشخص برای سازه تصریف وجود دارد. طبق نظر استیل و همکاران سازه تصریف در زبان‌های مختلف می‌تواند در یکی از سه جایگاه اول، دوم یا پایانی جمله تولید شود. هر زبان یکی از سه جایگاه را برای سازه تصریف خود برمی‌گزیند و در تمامی جمله‌های خود این سازه را در همین جایگاه تولید می‌کند. بنابراین هر زبان یک جایگاه ثابت و در دسترس برای سازه تصریف خود دارد. به نظر نگارنده، زبان فارسی جایگاه پایانی جمله را به سازه تصریف اختصاص داده است. در بخش بعد نظر برخی زبان‌شناسان در این مورد مطرح و بررسی می‌شود و سپس طرح کلی گروه تصریف فارسی پیشنهاد می‌شود.

بررسی جایگاه گره تصریف فارسی در ادبیات زبان شناسی

زبان فارسی جزء زبان های فعل انتهاست. بر اساس اصل شانزدهم گرین برگ (۱۹۶۳) در زبان های فعل انتها سازه تصریف همواره پس از فعل اصلی ظاهر می شود. این اصل در زبان هایی چون هندی و ژاپنی که فعل انتها هستند نیز صادق است و هسته تصریف در این زبان ها پس از فعل قرار دارد. براونینگ و کریمی (۱۹۹۰: ۲) در بحث در مورد جایگاه ساختاری متمم جمله ای فارسی جایگاه هسته تصریف را پس از فعل دانسته اند و از این موضوع در استدلال خود در مورد جایگاه تولید جمله متمم سود جسته اند. محمد و کریمی (۱۹۹۲) نیز در مقاله ای که در مورد فعل های مرکب فارسی به رشته تحریر در آورده اند، در ترسیم نمودار درختی جمله فارسی هسته تصریف را در سمت راست هسته فعلی قرار داده اند (البته این دو نفر ترتیب نوشتاری چپ به راست را برای مثال خود در نظر گرفته اند).

نمودار ۱:



جان محمد و س. کریمی (۱۹۹۲: ۶)

درزی (۱۹۹۶: ۳۵) با این فرض که دو فعل «خواستن» (آینده ساز) و «دانستن» (مستمر ساز) نیز جزء فعل های کمکی فارسی اند و با توجه به توزیع این دو فعل در جمله، نسبت به هسته - انتها بودن گروه تصریف فارسی تردید می کند. وی می گوید: «می توان چنین فرض کرد که «بود» فعل کمکی نیست، بلکه با پیوستن به فعل های فارسی فعل مرکب می سازد و «خواه»، «دار» و «باید» فعل های کمکی فارسی اند. در این صورت باید گفت گروه تصریف فارسی هسته ابتدا است.» وی سپس شواهدی را به نفع فرضیه فوق مطرح می کند:

- نمی توان هیچ سازه‌ای را بین فعل اصلی و «بود» قرار داد. به بیان دیگر «بود» از فعل جمله قابل تفکیک نیست و این دو از لحاظ نحوی یک واحد به حساب می‌آیند.

(۱۳) مهدی میثم را دیده بود ← *مهدی دیده میثم را بود.

- در ساخت های گسلی^۱ حذف فعل اصلی و حفظ «بود» منجر به بدساختی جمله می‌شود، در حالی که می‌توان فعل کمکی را همراه فعل اصلی حذف کرد و یا آن را حفظ نمود.

(۱۴) الف - *مهدی میثم را دیده بود، حسن حامد را - بود.

ب- مهدی دارد ظرفها را می‌شوید، حسن (دارد) رختها را - (درزی، همان: ۳۷)

- می‌توان مفعول مستقیم را به جایگاه پس از فعل حرکت داد، حتی اگر این مفعول یک ضمیر انعکاسی باشد.

(۱۵) دانشجویها به استادها معرفی کرده بودند یکدیگر را

مفعول مستقیم «یکدیگر را» باید مرجع خود را در درون اولین جمله بالاتر از خود بیابد، بنابراین باید به گروه فعلی متصل شود. وجود هسته تصریف پس از هسته فعلی مانع از اتصال این عبارت به گروه فعلی می‌شود مگر آن که آن را به گروه تصریف متصل کنیم که به این ترتیب در خارج از حوزه سازه فرمانی فاعل قرار می‌گیرد و نمی‌تواند مرجع خود را بیابد.

در پاسخ به دو مورد اول و دوم می‌توان چنین استدلال کرد که در زبان فارسی فعل کمکی به فعل اصلی پیوند می‌خورد و از آن قابل تفکیک نیست. به همین دلیل است که نمی‌توان سازه‌ای را بین فعل اصلی و کمکی قرار داد. در ساخت های گسلی نیز نمی‌توان فعل اصلی را حذف کرده و فعل کمکی را حفظ کرد. «داشتن» مستمر ساز نیز چنان که در ادامه مقاله گفته خواهد شد، فعل کمکی نیست، بنابراین رفتار آن در ساخت های گسلی مشکلی برای ما ایجاد نمی‌کند.

در پاسخ به مورد سوم نیز می‌توان گفت با توجه به تفاوت سطح عملکرد دو فرآیند تصریف و پس گذاری، اتصال مفعول مستقیم به گروه فعلی با هیچ مشکل نظری رو به رو نیست.

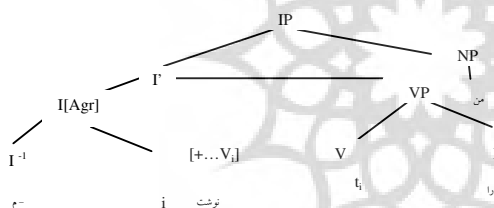
رتال جامع علوم انسانی

طرح کلی گروه تصریف فارسی

چنان که می‌دانیم گروه تصریف مسئول صرف فعل است. و اغلب گروه‌های موجود در جمله‌های زبان اعم از گروه‌های نقشی و واژگانی تحت تسلط این گروه قرار دارند. هر یک از مقولات دستوری زمان، وجه، نمود و مطابقت فاعلی توسط یک گروه نقشی به مفهوم گزاره‌ای جمله افزوده می‌شود. هسته این گروه‌های نقشی جایگاه تکواژهای نقشی است. در روند تصریف فعل هر یک از این گروه‌ها به نوبه خود تکواژ مناسب را به فعل می‌افزایند. گروه‌های نقشی مقوله تصریف به صورت سلسله مراتبی تحت حاکمیت هسته تصریف قرار دارند. گروه فعلی متمم هسته تصریف است. پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که هسته تصریف فارسی پس از گروه فعلی قرار دارد یا پیش از آن؟ به عبارت دیگر گروه تصریف فارسی هسته ابتداست یا هسته انتها؟ با توجه به مطالبی که تاکنون بیان شد، نگارنده معتقد است که گروه تصریف در فارسی هسته انتهاست. به نمودار درختی زیر توجه کنید. این نمودار با الهام از واحدی لنگرودی (۱۹۹۲) برای جمله‌های ساده فارسی پیشنهاد می‌شود.^۱

۱۶) من نامه را نوشتم

نمودار ۲:

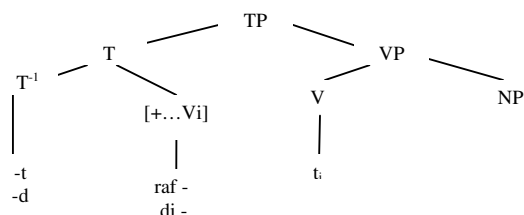


در نمودار ۲، عنصر مطابقت فاعلی در هسته گروه تصریف قرار داده شده است و فعل پس از حرکت به این جایگاه تکواژ مطابقت فاعلی را می‌پذیرد. در مورد تکواژ زمان، به اعتقاد نگارنده ریشه فعل فارسی همان چیزی است که در دستور زبان «بن مضارع» خوانده می‌شود. این عنصر در محل هسته فعلی V قرار می‌گیرد و تحت تأثیر تکواژ گذشته ساز به بن ماضی تبدیل می‌شود.

۱. وندهای تصریفی از آنجا که در واژگان زبان حضور ندارند، با الهام از دکتر واحدی با نماد (۱-) مشخص شده اند.

واحدی لنگرودی معتقد است که هر کجا یک گروه فعلی وجود دارد یک گروه زمان نیز بالای سر آن حضور دارد که مسئول افزودن تکواژ گذشته ساز به ریشه فعل است. وی نمودار زیر را برای گروه زمان پیشنهاد می‌کند:

نمودار ۳:

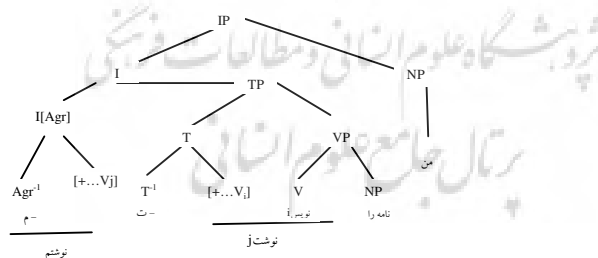


(همان: ۷۸)

وی (همان: ۷۸) اضافه می‌کند چون در زبان فارسی تکواژ وابسته ای چون «raf-» یا «di-» وجود ندارد که ریشه گذشته فعل شمرده شود، می‌توان فرض کرد که مجموعه ریشه فعل و تکواژ گذشته ساز به صورت یک واحد واژگانی در واژگان حضور دارند. نگارنده به همین دلیل معتقد است که بهتر است فرض کنیم که بن مضارع فعل تنها ریشه فعل است که می‌تواند تکواژ گذشته ساز را بپذیرد. این تکواژ در هنگام پیوند دچار تغییرات واجی گوناگون و بی قاعده شده تبدیل به بن ماضی می‌شود. بنابراین فرض، باید در نمودار (۳) بن مضارع فعل را در جایگاه هسته فعلی بنشانیم. این بن، هویت واژگانی نیز دارد.

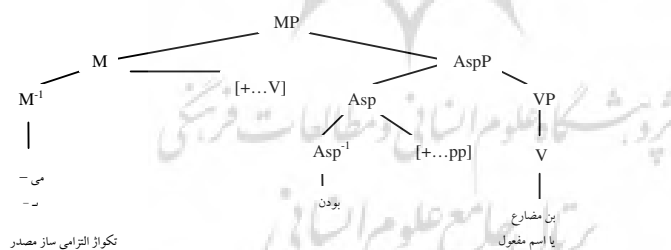
اینک به منظور تعیین موقعیت گروه زمان در درون گروه تصریف بر اساس نظر واحدی لنگرودی دو نمودار ۲ و ۳ را تلفیق کرده نمودار ۴ را رسم می‌کنیم:

نمودار ۴:



چنان که در نمودار ۴ مشاهده می شود، هسته فعل که بن مضارع «نویس» است با حرکت به هسته زمان تکواژ گذشته ساز را پذیرفته به بن ماضی «نوشت» تبدیل می شود و در مرحله بعدی حرکت، به هسته تطابق می رود و این بار تکواژ فاعلی را پذیرفته به شکل فعل تصریف شده «نوشتم» در می آید. اگر عناصر تصریفی وجه و نمود نیز در جمله حاضر باشند، ساختار جمله کمی پیچیده تر می شود. در گروه نمود فعل کمکی «بودن» به صورت «است» حضور دارد. این فعل کمکی نماینده فعل با نمود کامل است. از آنجا که فعل اصلی در اتصال به صورت «است» به شکل ثابت اسم مفعول (=صفت مفعولی) ظاهر می شود، می توان چنین فرض کرد که اسم مفعول فعل اصلی به شکل یک واحد واژگانی از واژگان زبان استخراج شده و در هسته گروه نمود به فعل «است» می پیوندد. در حقیقت می توان گفت که در صورتی که نمود جمله کامل باشد اسم مفعول فعل اصلی به جای بن مضارع آن در هسته فعلی می نشیند و این اسم مفعول در اولین مرحله حرکت خود به هسته نمود، به فعل کمکی «است» می پیوندد و زنجیره هایی چون «رفته است» و «نوشته است» را می سازد. مرحله ی بعدی تصریف فعل، وجه دار شدن است. گروه وجه می تواند مفهوم وجه التزامی یا اخباری را به فعل اضافه کند. دو عنصر تصریفی «می» و «ب» در هسته وجه حضور دارند که می توانند با پیوستن به بن مضارع فعل اصلی دو وجه اخباری و التزامی را بیان کنند. اما در صورتی که به جای بن مضارع فعل، زنجیره «اسم مفعول + است» وارد این هسته فعلی شود، به جای این دو، تکواژ التزامی ساز صورت «است» را تبدیل به صورت «باش» می کند و مثلاً زنجیره های «رفته باش» و «نوشته باش» تولید می شوند.^۱

نمودار ۵:

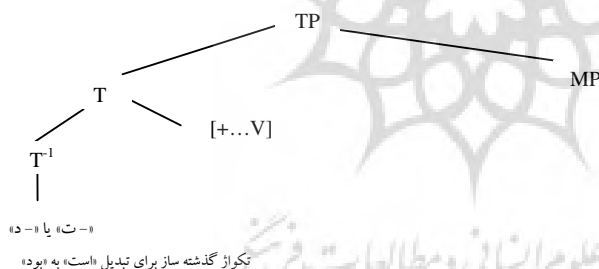


۱. در نمودار ۵ عناصر غیر ضروری چون M' یا Asp' نشان داده نشده اند.

طبق نمودار ۵، اگر نمود جمله کامل باشد دیگر ریشه فعل (بن مضارع) در محل هسته فعلی تولید نمی شود بلکه به جای آن اسم مفعول در آنجا قرار می گیرد و با حرکت به هسته نمود، «بن مضارع کامل» ساخته می شود. بنابراین عناصری که می توانند وارد هسته وجه شوند بر دو گونه اند: (بن مضارع فعل اصلی) و (بن مضارع کامل فعل اصلی یعنی اسم مفعول فعل اصلی + «است»). این هسته نیز برای هرگونه عناصر جداگانه ای ارائه می کند. تکواژهای «می -» و «ب -» برای پیوستن به بن مضارع فعل اصلی و تکواژ التزامی ساز برای پیوستن به بن مضارع کامل و تبدیل فعل کمکی «است» به «باش». با این تحلیل عناصر خروجی گروه وجه بر دو دسته اند: («می + بن مضارع» یا «ب + بن مضارع») و («اسم مفعول + است» یا «اسم مفعول + باش»).

مرحله بعدی حرکت تصریف، ورود به گروه زمان است. در گروه زمان نیز تکواژ گذشته ساز برای افزودن مفهوم گذشته به خروجی های مرحله قبل آماده است. این تکواژ در مورد دسته اول بن مضارع را تبدیل به بن ماضی می کند تا مفهوم زمان گذشته را به فعل بیفزاید. و در مورد دسته دوم صورت کمکی «است» را به صورت «بود» تبدیل می کند. نمودار زیر گروه زمان را نشان می دهد:^۱

نمودار ۶:



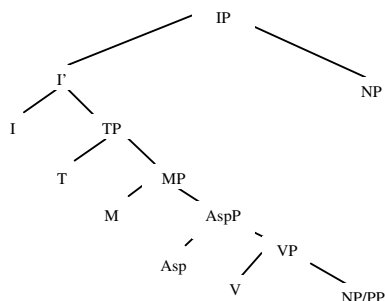
در آخرین مرحله تصریف خروجی های گروه زمان برای پذیرش شناسه مطابقت فاعلی وارد هسته تطابق می شوند. تکواژهای تطابق فاعلی در هسته این گروه حضور دارند و به انتهای

۱. در نمودار ۶ عناصر غیر ضروری چون T' نشان داده نشده اند.

زنجیره‌های ورودی می‌پیوندند. بدین ترتیب طرح کلی گروه تصریف فارسی را می‌توان به این

صورت رسم کرد:

نمودار ۷:



در نمودار ۷ مشاهده می‌شود که هسته مطابقت فاعلی در واقع هسته گروه تصریف است و گروه زمان متمم آن می‌باشد. به همین ترتیب گروه وجه متمم هسته زمان و گروه نمود متمم هسته وجه است و در نهایت گروه فعلی متمم هسته نمود است.^۱ حرکت تصریفی هسته فعلی شامل مراحل مختلف است که در هر مرحله مفهومی تصریفی به هسته فعلی افزوده می‌شود. این حرکت در تمام مراحل از نوع حرکت هسته به هسته است. آغاز حرکت تصریفی فعل از هسته فعلی (گروه V) است. دو عنصر به طور بالقوه می‌توانند در این گروه قرار گیرند، یکی بن مضارع فعل و دیگری اسم مفعول فعل. در اولین مرحله حرکت چنانچه نمود جمله کامل باشد، این اسم مفعول فعل است که حرکت می‌کند و به هسته نمود می‌رود. و در صورتی که نمود جمله ناقص باشد آنگاه بن مضارع فعل از هسته فعلی حرکت می‌کند و مستقیماً وارد هسته وجه می‌شود. بنابراین هسته وجه دو نوع ورودی دارد: بن مضارع کامل و بن مضارع (معمولی). پس دو نوع تکواژ وجه در آن موجود است که نوع اول بر بن مضارع کامل اثر کرده و وجه التزامی را در آن وارد می‌کند (تبدیل صورت «است» به صورت «باش») و نوع دوم شامل دو تکواژ است که بر بن مضارع فعل اثر می‌کند (وجه التزامی و وجه اخباری). نکته قابل توجه این است که وجه التزامی در مقابل

۱. در این نمودار فراقکن‌های میانی گروه‌های زمان، وجه، نمود و فعلی نشان داده نشده‌اند.

تکواژ گذشته ساز مقاوم است. به این معنا که فعلی که وجه التزامی دارد (چه با نمود کامل و چه ناقص) تکواژ گذشته ساز را نمی پذیرد.^۱ در گروه زمان دو نوع تکواژ گذشته ساز موجود است، تکواژی که بن مضارع فعل را به بن ماضی تبدیل می کند و بر روی ورودی هایی که نمود ناقص دارند اثر می کند و تکواژی که صورت فعل کمکی «است» را تبدیل به «بود» می کند و بر روی ورودی هایی که نمود کامل دارند اثر می گذارند.

دو نکته مهم در فرآیند تصریف قابل توجه است. اول آن که هر مقوله دستوری که مفهوم آن در روند تصریف به مفهوم گزاره‌ای جمله افزوده می شود دو حالت دارد. به بیان دیگر فعل در جریان حرکت تصریفی خود، در گذر از هر گروه ممکن است نسبت به مقوله دستوری ای که آن گروه نماینده آن است یکی از دو حالت را می پذیرد. توجه به تکواژهایی که در هر مرحله تصریفی حضور دارند موضوع را روشن تر می کند. نمود کامل با حضور فعل کمکی «است» بیان می شود و نمود ناقص تکواژی ندارد. وجه التزامی با تبدیل فعل کمکی به «باش» و یا افزودن «ب» بر سر فعل بیان می شود و وجه اخباری بدون تکواژ است.^۲ و بالاخره زمان ماضی با افزودن تکواژ گذشته ساز به فعل و یا تبدیل «است» به «بود» بیان می شود در حالی که زمان مضارع تغییری در صورت فعل ایجاد نمی کند. این تحلیل با طبیعت دورویه‌ای بودن زبان نیز سازگار است.

نکته دوم قابل توجه در فرآیند تصریف این است که فعل کمکی «بودن» به شکل ریشه خود در هسته نمود حاضر می شود هم چنان که فعل اصلی نیز به شکل ریشه در هسته فعلی قرار می گیرد نه به شکل مصدر. برای مثال «رفتن» در هسته فعلی که به شکل «رو» حاضر می شود. بنابراین «بودن» نیز به صورت «است» در هسته نمود ظاهر می گردد. «است» با اسم مفعول فعل همراه می شود و در گذر از هسته وجه تحت تأثیر تکواژ التزامی ساز تبدیل به «باش» می شود. در غیر این صورت در مرحله بعد تحت تأثیر تکواژ گذشته ساز تبدیل به «بود» می گردد. به این

۱. آنچه به نام ماضی التزامی در دستور سنتی معروف است، در واقع فعلی است که نمود آن کامل وجه آن التزامی است. شاید بهتر باشد این فعل را «کامل التزامی» بنامیم.

۲. پیشوند «می» که برای بیان وجه اخباری به کار می رود بازمانده قید «همیشه» است که بیانگر عملی تکراری یا عادت گونه است و به تدریج تبدیل به «همی» و «سپس می» شده است. «می» هم بر سر فعل ماضی ساده و هم بر سر مضارع اخباری می نشیند.

ترتیب تکواژی که در هسته زمان وظیفه‌ی تعیین شکل فعل کمکی را به عهده دارد، یک تکواژ گذشته ساز است که «است» را به «بود» تبدیل می‌کند.

تحلیل ساخت های آینده، مستمر و مجهول

تا اینجا طرح کلی گروه تصریف فارسی، گروه های موجود در آن و نقش تصریفی هر یک ارائه شد. در این بخش با توجه به فعل هایی که توسط بیشتر زبان شناسان ایرانی فعل کمکی شمرده شده اند، چند ساخت فارسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این ساخت ها عبارتند از:

ساخت آینده با فعل «خواستن»، ساخت مستمر (جاری) با فعل «داشتن» و ساخت مجهول با فعل «شدن». ذکر این نکته ضروری است که «بایستن» و «شایستن» که به صورت «باید» و «شاید» در جمله های فارسی ظاهر می‌شوند^۱ و در آثار بسیاری از دستور نویسان فعل کمکی خوانده شده‌اند،^۲ از نظر نگارنده در فارسی امروز هويت فعلی ندارند و آنها را می‌توان دو قید به حساب آورد که مفاهیم التزام و احتمال را به مفهوم گزاره‌ای جمله می‌افزایند.

ساخت آینده

ساخت آینده (مستقبل) فارسی از بن مضارع فعل «خواستن» + تکواژ مطابقت فاعلی + مصدر مرخم فعل ساخته می‌شود. بسیاری از دستورنویسان و زبان شناسان «خواستن» را در این ساخت، فعل کمکی به حساب آورده اند. جمله (۱۷) مثالی از این ساخت است:

(۱۷) من فردا به شیراز خواهم رفت.

فعل «خواستن» می‌تواند به عنوان تنها فعل جمله به همراه متمم اسمی به کار رود.

(۱۸) من آن کتاب را می‌خواهم.

«خواستن» در این کاربرد می‌تواند همه صورت‌های فعل فارسی را بپذیرد.

۱. بایستن به صورت های «می‌باید»، «بایست» و «می‌بایست» نیز در جمله فارسی ظاهر می‌شود، اما همه این صورت ها با صورت «باید» قابل جایگزینی اند بدون آنکه تغییر معنایی در جمله ایجاد شود.

۲. البته «شاید» نسبت به «باید» در تعداد کمتری از آثار دستور نویسان فعل کمکی خوانده شده است. دلیل این امر آن است که «شاید» پیشوند فعلی «می» و پیشوند منفی ساز «ز» را نمی‌پذیرد و با ساخت های غیرالزامی فعل اصلی نیز می‌تواند هم نشین شود، مثل: «شاید می‌دانست».

۱۹) الف- من آن کتاب را خواسته بودم / خواسته ام / می خواستم / خواستم.

ب- شاید من آن کتاب را خواسته باشم / بخواهم.

اما در جمله (۱۷) و جمله های مشابه آن «خواستن» به همراه یک فعل دیگر که ساخت ثابت و تصریف ناپذیر دارد به کار می رود. جمله ۱۷ را می توان به لحاظ دستوری معادل جمله (۲۰) دانست.

۲۰) من می خواهم فردا به شیراز بروم.

در این مثال «خواستن» فعلی است واژگانی که متمم جمله ای پذیرفته است. شاید با توجه به همین نکته است که مرعشی [۱۹۷۰: ۷۲] به نقل از اخلاقی (۱۳۷۷: ۸۱) در رساله دکتری خود می نویسد:

«کاربرد فعل خواستن محل تلاقی زمان دستوری و وجه در زبان است. آنچه که زمان آینده دانسته شده است به همان اندازه که به زمان مربوط می شود، به وجه نیز ارتباط دارد. در حقیقت گوینده جمله «فردا آن کار را خواهم کرد» علاوه بر ارجاع به آینده خود را نیز به انجام کار مورد نظر متعهد می کند.»

اکنون رفتار این فعل را در چند آزمون نحوی با رفتار فعل کمکی فارسی مقایسه می کنیم.

الف- منفی سازی:

تکواژ منفی ساز بر سر فعل اصلی جمله می آید نه فعل کمکی.

۲۱) الف- من به شیراز رفته بودم ← نرفته بودم / * رفته نبودم

ب- من به شیراز خواهم رفت ← نخواهم رفت / * خواهم نرفت.

در جمله (۲۱) الف) تکواژ منفی ساز به فعل اصلی پیوسته است نه به فعل کمکی، در حالی که

در جمله (۲۱) ب) این تکواژ به فعل «خواستن» پیوسته است و نه به فعل «رفتن». مشاهده می شود که در این آزمون رفتار فعل «خواستن» مشابه فعل اصلی است.

ب- درج سازه:

بین دو فعل اصلی و کمکی نمی توان گروه های اسمی، قیدی، حرف اضافه ای یا عناصر تأکید «که» و «هم» درج کرد.

۲۲) الف - * من به شیراز رفته تنها بودم.

ب - * مادر سفره را جمع کرده با من است.

پ - * شاید مریم آمده که باشد.

جمله های (۲۳) الف، ب و پ) نشان می دهند که ساخت آینده نیز اجازه درج سازه بین «خواستن» و فعل را نمی دهد.

۲۳) الف - * من به شیراز خواهم تنها رفت.

ب - * مادر سفره را جمع خواهد با من کرد.

پ - * مریم خواهد که آمد.

پ. حذف:

نمی توان فعل واژگانی را حذف کرد و فعل کمکی را باقی گذاشت.

۲۴) الف - * من به شیراز رفته بودم و او به اصفهان - بود.

ب - * مریم کتاب را خوانده است و من روزنامه را - ام.

در مثال های زیر نیز رفتار «خواستن» مشابه فعل های کمکی است.

۲۵) الف - * من به شیراز خواهم رفت و او به اصفهان خواهد.

ب - * مریم کتاب را خواهد خواند و من روزنامه را خواهم.

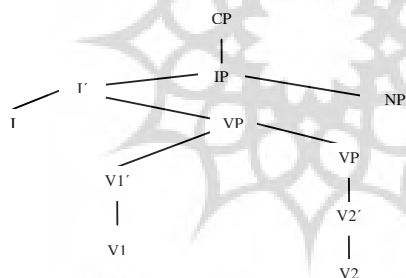
نتایج آزمون های درج سازه، حذف و آزمون های مشابه دیگر، ممکن است باعث شود تصور کنیم که «خواستن» آینده ساز یک فعل کمکی است. اما رفتار متفاوت آن در آزمون منفی سازی، جایگاه آن در موقعیت پیش از فعل اصلی و از همه مهمتر ویژگی معنایی موجود در آن موجب تردید در این تصور می شود. واحدی لنگرودی (۱۳۷۶: ۱۴) می نویسد: «در زبان فارسی از دیدگاه ساخت صوری باید تمایزی بین «خواستن» و «بودن» قائل شد. فعل «خواستن» در زمان آینده قبل از بن گذشته فعل اصلی ظاهر می شود، ولی صورت فعل کمکی «بودن» همواره بعد از فعل اصلی ظاهر می شود. «خواستن» همچون فعل های کمکی انگلیسی "be" و یا فرانسوی "Etre" نیست، بلکه معادل فعل های وجهی انگلیسی "will" یا "would" و یا فرانسوی "Vouloire" است و از دیدگاه کارکرد نحوی بیشتر معادل فعل های ناقص «باید»، «بایستی»، «توانست» و غیره در فارسی

است. لذا فعل «خواستن» در زمان آینده را باید یک نوع شبه فعل اصلی یا شبه فعل ناقص دانست، نه فعل کمکی مانند «بودن».» با توجه به تشابه دستوری دو جمله (۱۷) و (۲۰) می توان «خواستن» را فعل اصلی ای به حساب آورد که می تواند به جای گرفتن جمله متمم به فعل جمله دوم انضمام یابد. در این ساخت فعل دوم شکل ثابتی دارد (مصدر مرخم) و متمم های مورد نیاز آن در جایگاه پیش از «خواستن» قرار می گیرند. فعل «توانستن» نیز می تواند چنین ساختی تشکیل دهد.

(۲۶) الف – من چشم از او چگونه توانم نگاه داشت. ب – و حساب این نتوانم داد.^۱
جمله های (۲۶) الف و ب) از آثار ادبی فارسی انتخاب شده اند. ساخت آینده با «خواستن» نیز بیشتر کاربرد نوشتاری و رسمی دارد تا محاوره ای و روزمره.

واحدی لنگرودی (۱۹۹۲: ۸۲۰) می نویسد: «من با پیروی از لی (۱۹۹۰) «خواستن» را فعلی به شمار می آورم که در چارچوب زیر مقوله ای آن در واژگان زبان قید شده است که موضوع درونی آن بن ماضی یک فعل دیگر با شکل جامد و صرف نشده است.»

وی با تأکید بر این که فعل زیر مقوله سازی شده به صورت جامد و غیر قابل تجزیه^۲ از واژگان زبان انتخاب می شود نمودار درختی زیر را برای این ساخت ارائه می دهد:
نمودار ۸:



(همان جا)

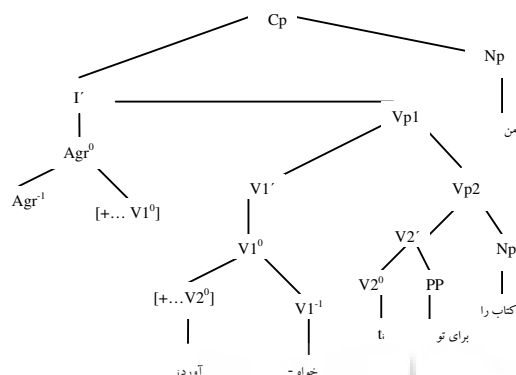
نمودار (۸) یانگر نوعی از انضمام فعلی است که در آن فعل بالاتر یک گروه فعلی را به عنوان متمم خود می گیرد و هسته آن را وادار می کند که به جایگاه بالاتر حرکت کرده با فعل بالاتر یک

۱. البته این ساخت کاربرد ادبی دارد.

سازه تشکیل دهد. این جابجایی یک حرکت هسته به هسته است. واحدی لنگرودی با ذکر یک مثال نمودار درختی آن را چنین رسم می‌کند.^۱

(۲۷) من کتاب را برای تو خواهم آورد.

نمودار ۹:



(همان: ۸۳)

واحدی لنگرودی (همان: ۸۴) در توضیح بیشتر می‌نویسد:

«فعل «خواه» مانند "will" در انگلیسی یک جایگاه خالی در گروه فعلی خود دارد که به بن ماضی هسته گروه فعلی متمم آن اختصاص دارد. بنابراین هسته فعلی متمم در مرحله اول حرکت خود به طور اجباری این جایگاه را پر می‌کند. پس از این حرکت یک هسته مرکب فعلی تشکیل می‌شود. این هسته مرکب به جایگاه هسته تطابق ارتقاء می‌یابد تا تکواژ مطابقت فاعلی بگیرد. «خواه» در این هسته مرکب، هسته اصلی محسوب می‌شود و طبیعی است که تکواژ مطابقت فاعلی به آن می‌پیوندد. بنابراین ما در رو ساخت فعل «خواهم آورد» را مشاهده می‌کنیم نه «خواه آوردم» را.

ساخت مستمر (جاری)

ساخت مستمر فارسی از بن مضارع یا ماضی فعل «داشتن» + تکواژ مطابقت فاعلی + ساخت مضارع اخباری یا ماضی استمراری فعل دوم به دست می‌آید. برخی دستور نویسان «داشتن»

۱. واحدی در این نمودار هسته‌ها را که عناصر واژگانی آنها را پر می‌کنند، با نماد «O» نشان داده است.

مستمرساز را به خاطر نقش دستوری آن، فعل کمکی به حساب آورده‌اند. جمله‌های زیر مثال‌هایی از این ساخت هستند:

(۲۸) الف - دارم نامه می‌نویسم. ب - داشتم نامه می‌نوشتم که مادر وارد اتاق شد. جمله (۲۸) الف) مفهوم در حال وقوع بودن فعل «نوشتن» را در لحظه وقوع کنش گفتاری (بیان جمله) می‌رساند و (۲۸) ب) در حال وقوع بودن این فعل را در هنگام وقوع فعل دوم، یعنی «ورود مادر به اتاق» بیان می‌نماید. اولی را مضارع مستمر (جاری) و دومی را ماضی مستمر (جاری) می‌نامند. این ساخت گاه مفهوم قریب الوقوع بودن یک فعل را بیان می‌کند. در جمله‌های (۲۹) الف و ب) فعل «افتادن» در حال وقوع نیست بلکه قریب الوقوع است.

(۲۹) الف - دارم می‌افتم. ب - داشتم می‌افتادم که پدر دستم را گرفت. این تفاوت دستوری به تفاوت دو فعل «نوشتن» و «افتادن» باز می‌گردد. به اعتقاد جهان پناه تهرانی (۱۳۶۳) فعل‌های فارسی را می‌توان به دو دسته تداومی و لحظه‌ای تقسیم کرد. فعل‌های تداومی در یک فاصله زمانی رخ می‌دهند، در حالی که فعل‌های لحظه‌ای در یک مقطع بسیار کوتاه زمانی اتفاق می‌افتند. به همین جهت ساخت مستمر دسته دوم مفهوم قریب الوقوع بودن این فعل‌ها را می‌رساند نه در حال وقوع بودن آنها را.

گوینده جمله (۲۹) الف) در واقع می‌خواهد رویداد قریب الوقوع «افتادن» خود را به اطرافیان خبر دهد (و احتمالاً درخواست کمک کند). هم چنین هر فارسی‌زبانی با شنیدن جمله (۲۹) ب) درمی‌یابد که پدر با گرفتن دست گوینده جمله از وقوع فعل «افتادن» او جلوگیری کرده است. اکنون چند ویژگی نحوی این ساخت را بیان می‌کنیم:

- «داشتن» تنها به دو شکل «داشت» و «دار» به علاوه شناسه فاعلی ظاهر می‌شود و مثلاً شکل‌های «داشته‌ام»، «خواهم داشت» و «داشته باشم» را در این ساخت نداریم.

- جمله متمم محدود به دو ساخت است: ماضی استمراری و مضارع اخباری (شاید علت این امر آن باشد که مفهوم جاری بودن تنها در مورد ساخت استمراری امکان دارد).

- فاعل جمله متمم ظهور آوایی ندارد و هم مرجع با فاعل جمله اول است. به این معنا که فاعل فعل «داشتن» و فعل دوم یک مرجع واحد در جهان خارج دارند.

به همین لحاظ می توان ساخت مستمر را شبیه ساخت کنترلی دانست.

۳۰ الف - من حق دارم انتخاب کنم. ب - او مجبور شد به میهمانی برود.

در جمله های (۳۰ الف و ب) فاعل جمله متمم نمی تواند ظهور آوایی یابد و فاعل جمله اول آن را کنترل می کند، به این معنا که هر دو یک مرجع واحد در جهان خارج دارند. البته تفاوت هایی نیز بین این دو ساخت وجود دارد:

- ساخت مستمر را نمی توان منفی کرد در حالی که در ساخت کنترلی امکان منفی سازی فعل کنترلی یا فعل جمله متمم و یا هر دو وجود دارد.

۳۱ الف) * مریم ندارد درس می خواند / * دارد درس نمی خواند / * ندارد درس نمی خواند.

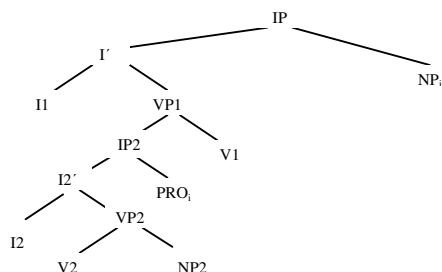
ب) من حق ندارم انتخاب کنم / حق دارم انتخاب نکنم / حق ندارم انتخاب نکنم.

مرعشی (۱۹۷۰) معتقد است عدم امکان منفی سازی ساخت مستمر (جاری) توجیه دستوری دارد. منفی سازی ساخت استمراری یا به معنای بیان «عدم جریان وقوع فعل» و یا «جریان عدم وقوع فعل» است. مورد اول با ساخت های دیگر فعلی و مورد دوم با صورت های دیگر زبانی (مانند قیدها) بیان می شود.

در ساخت کنترلی می توان پس از فعل اول از «که» متمم ساز استفاده کرد، در حالی که در ساخت مستمر نمی توان پس از فعل «داشتن» «که» متمم ساز را قرار داد.

۳۲ الف - من حق دارم که انتخاب کنم. ب - * مریم دارد که درس می خواند.

با توجه به مطالب ذکر شده به منظور تحلیل سازه ای ساخت مستمر می توان قائل به وجود دو گروه تصریف در جمله شد. در این تحلیل یک گروه تصریف متمم جمله ای هسته فعلی «داشتن» قرار می گیرد:



نمودار ۱۰:

در نمودار (۱۰) گروه تصریف (IP₂) متمم جمله‌ای هسته فعلی (V1) است. فعل «داشتن» پس از تصریف شدن، گروه تصریف دوم را به عنوان متمم خود می‌پذیرد. فاعل گروه تصریف دوم توسط فاعل گروه تصریف بالاتر کنترل می‌شود. اشکالی که بر تحلیل فوق وارد است این است که فاعل مستتر گروه تصریف دوم تحت حاکمیت گروه (V1) قرار می‌گیرد و قضیه PRO نقض می‌شود.^۱ به هر حال این موضوع باید مورد بررسی دقیق‌تر قرار گیرد.

ساخت مجهول:

در دستور سنتی ساختی به نام ساخت مجهول وجود دارد. در این ساخت مفعول در جایگاه نهاد جمله می‌نشیند و فعل به صورت صفت مفعولی (بن ماضی + ه) = صورت صرف شده فعل «شدن» می‌آید.

(۳۳) پرویز در را بست - در بسته شد.

اکثر دستور نویسان «شدن» را در این ساخت، فعل کمکی دانسته‌اند و نقش آن را تبدیل جهت دستوری فعل از معلوم به مجهول شمرده‌اند. نگارنده به دلایل متعدد معتقد است که «شدن» فعل کمکی نیست. به بیان دیگر آن را نمی‌توان یکی از عناصر وابسته به سازه تصریف به حساب آورد. در این بخش ابتدا آثار چند زبان شناس را در مورد ساخت مجهول نقل می‌کنیم. سپس با انجام چند آزمون نحوی نشان می‌دهیم که رفتار «شدن» در جمله‌های فارسی دقیقاً مشابه فعل‌های اصلی است و بنابراین باید فعل اصلی شمرده شود. واحدی لنگرودی (۱۳۷۶) این فعل را در زمره

۱. ساخت کنترلی در مقاله ی چامسکی ولسنیک (۱۹۹۱) مورد تردید قرار گرفته است. آنها ضمیر مستتر (PRO) را با Nullp جایگزین کرده‌اند. Nullp حالت خود (Null Case) را از هسته گروه تصریف مربوط به خود (I2) می‌گیرد.

فعل‌های سبک فارسی می‌شمارد که به همراه یک اسم یا صفت فعل مرکب می‌سازند. نگارنده نیز با این نظر موافق است. این موضوع در ادامه مقاله بیان خواهد شد. وحیدیان کامیار (۱۳۷۱) در مقاله خود با عنوان «بررسی صفت مفعولی و اهمیت آن در زبان فارسی» بخشی از جمله‌های مجهول را جمله اسمیه قلمداد می‌کند. وی آن دسته از فعل‌هایی را که صفت مفعولی آنها کاربرد صفتی در زبان دارند، فاقد ساخت مجهول می‌داند و معتقد است این گونه جمله‌ها در واقع جمله‌های ربطی (اسنادی) هستند که از سه بخش مسندالیه، مسند و فعل اسنادی تشکیل شده‌اند.

مثل:

۳۴ الف - پنجره بسته شد.

ب - میز فرسوده شد. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۱: ۶۷)

وی برای تشخیص فعل‌هایی که صفت مفعولی آنها کاربرد صفتی در زبان دارند از دو آزمون

نحوی بهره می‌گیرد:

- افزودن پسوند تفضیلی ساز «تر»

پسوند «تر» تنها به صفت می‌پیوندد و صفت تفضیلی می‌سازد.

۳۵ فرسوده ← فرسوده تر

میز فرسوده شد ← میز فرسوده تر شد. (همان جا)

- افزودن کسره اضافه بین مسند و مسندالیه

اگر مسند کاربرد صفتی داشته باشد می‌تواند با پیوستن به مسندالیه یک گروه صفتی بسازد.

۳۶ پنجره‌ی بسته میز فرسوده (همان جا)

وی می‌افزاید: «با این همه آنچه را فعل مجهول می‌نامند در مواردی واقعاً فعل مجهول است، و

آن مواردی است که صفت مفعولی فعل، کاربرد صفتی نداشته باشد. در جمله زیر «دیده» کاربرد

صفتی ندارد و نمی‌تواند اسمی را توصیف کند. بنابراین جزئی از فعل مجهول است.»

۳۷ درخت دیده شد * درخت دیده تر شد درخت دیده (همان: ۶۸)

وحیدیان کامیار در این نتیجه‌گیری به دو نکته توجه نکرده است. یکی این که همه صفت‌ها

نمی‌توانند پسوند تفضیلی ساز «تر» را بپذیرند. این پسوند تنها صفت‌های درجه پذیر می‌پیوندد.

۳۸ الف- پرنده‌ی مرده ← * پرنده‌ی مرده تر

ب- مرد خفته ← * مرد خفته‌تر

دو صفت «مرده» و «خفته» با دو اسم «پرنده» و «مرد» تشکیل دو گروه اسمی داده‌اند. اما افزودن پسوند «تر» به این دو صفت، منجر به ایجاد دو گروه بد ساخت می‌شود. نکته دوم این که معمولاً زبان در هر یک از ساخت‌های خود از همه ریشه‌های واژگانی ممکن، استفاده نمی‌کند و در هر زبان می‌توان کلمه‌های مشتق فراوانی تولید کرد که در آن زبان به کار نمی‌روند. این جایگاه‌های خالی برای تأمین نیاز زبان به تولید کلمه‌های جدید می‌توانند مفید باشند. بنابراین کاملاً طبیعی است که ساخت صفت مفعولی بعضی فعل‌های فارسی، کاربرد صفتی نداشته باشد. نوبهار [۱۳۷۲: ۷۳ به نقل از واحدی لنگرودی (۱۳۷۶: ۶)] در کتاب خود با عنوان «دستور کاربردی زبان فارسی» می‌نویسد:

«مجموعه مفعول حقیقی و فعل مجهول یک جمله دو بخشی (نهاد و گزاره‌ای) می‌سازند اما نمی‌توان این جمله‌ها را در زمره جمله‌های فعلیه قرار داد. از طرف دیگر جمله‌های اسمیه نیز به اعتبار مسند جمله اسمیه به حساب می‌آیند. چنین عنصری در جمله‌های مجهول وجود ندارد. زیرا فعل جمله مجهول یک فعل ترکیبی است و مسند و رابطه در آن قابل تفکیک نیست و با وجود این که جمله‌ی مجهول از نظر ساخت دقیقاً به جمله‌های اسمیه شباهت دارد به دلیل یاد شده نمی‌توان آن را از جمله‌های اسمیه به حساب آورد.»

دبیر مقدم (۱۳۶۴) ساخت‌هایی را که «شدن» در آنها حضور دارد به سه نوع تقسیم می‌کند:

- ساخت‌های ناگذرا مانند «آب سرد شد».

- مجهول‌های مبهم مانند «بمب منفجر شد».

- مجهول‌های غیر مبهم مانند «دو سیاه پوست کشته شدند».

دبیر مقدم آزمون افزودن عبارت قیدی «خود به خود» و عبارت کنادی^۲ «توسط او» در جایگاه

پس از فاعل را برای تفکیک این سه ساخت از یکدیگر به کار می‌برد. به اعتقاد وی «خود به خود»

1. Inchoative
2. "by" Phrase

را می توان به ساخت های ناگذرا افزود در حالی که مجهول های غیر مبهم این عبارت را نمی پذیرند و به جای آن عبارت کنادی «توسط او» را باید به آنها افزود. در این میان مجهول های مبهم می توانند پذیرای هر دو عبارت باشند. به بیان دیگر این گروه را نمی توان به طور دقیق ساخت ناگذرا یا ساخت مجهول نامید. به همین دلیل وی این ها را مجهول مبهم می نامد. چنان که معلوم است، دبیر مقدم برای تشخیص ساخت مجهول به رد پای فاعل در وقوع فعل جمله توجه می کند. ظاهراً وی با آزمون افزودن عبارات «خود به خود» و «توسط او» بر این نکته تأکید می کند که در ساخت ناگذرا می توان نقش فاعل را در وقوع فعل نادیده گرفت در حالی که در ساخت مجهول نمی توان این کار را کرد. واحدی لنگرودی (۱۳۷۶: ۲) می نویسد:

«فعل «شدن» به عنوان یک فعل اصلی و یا به عبارت درست تر به عنوان یک فعل اصلی سبک در زبان فارسی به کار می رود و نظر به این که فعل سبک دآراء مفهوم دستوری ناقص می باشد بایستی با یک عنصر غیر صرفی دیگر که می تواند اسم مفعول یک فعل متعدی ساده و یا یک اسم و یا صفت باشد و دآراء مفهوم دستوری کامل است، ترکیب شده و یک مسند مرکب^۱ بسازد. به گفته دیگر حاصل ترکیب این دو آن چیزی است که در فارسی فعل مرکب نامیده شده است.»
وی (همان: ۶) معتقد است:

«در زبان فارسی فعل های مرکب متعدی (گذرا) ی زیادی از ترکیب اسم و یا اسم مصدر عربی و یا صفت مفعولی فعل گذرا (یا سببی) «کردن» وجود دارد که صورت لازم آنها تقریباً در همه موارد با فعل «شدن» تشکیل می شود.»

وی سپس مثال هایی را ذکر می کند:

اعدام کردن	(۳۹) اعدام شدن
صادر کردن	صادر شدن
سرد کردن	سرد شدن
پاره کردن	پاره شدن

واحدی لنگرودی (همان: ۳) امکان به کاربردن فعل های اصلی سبک دیگر مانند «گردیدن»، «گشتن» و «آمدن» را به جای «شدن» در فارسی رسمی و ادبی، دلیل دیگری بر تأیید و تقویت این

نظر می‌داند. وی می‌گوید «صورت مصدری همه فعل‌های مرکب ساخته شده با فعل «شدن» مانند صورت مصدری همه فعل‌های مرکب دیگر فارسی می‌تواند در همه جایگاه‌هایی که اسم (ساده یا مرکب) فارسی در آنها به کار می‌رود، به کار رود. مانند جایگاه فاعل، مفعول، بعد از حرف اضافه و جایگاه نخست اضافه در گروه اسمی:

۴۰) اعدام شدن او مرا حیرت زده کرد. مریم از پاره شدن لباسش ناراحت شد.

در مورد فعل‌های مرکب مثال (۳۹) باید گفت مفعول مستقیم فعل‌های ستون اول همواره به عنوان نهاد فعل‌های ستون دوم به کار می‌رود.

۴۱) الف - دولت نفت را به خارج صادر می‌کند ← نفت به خارج صادر می‌شود.

ب - آن مرد طناب را پاره کرد ← طناب پاره شد.

در اینجا با الهام از واحدی لنگرودی (۱۳۷۶) و انوشه (در دست تهیه) چند آزمون نحوی را در مورد این ساخت به کار می‌بریم:

- افزودن تکواژ منفی ساز:

تکواژ منفی ساز تنها به فعل اصلی فارسی می‌پیوندد و نه به فعل کمکی. این تکواژ در مورد فعل «شدن» درست مانند فعل‌های اصلی عمل می‌کند:

۴۲) الف - نفت به خارج صادر می‌شود ← نفت به خارج صادر نمی‌شود.

ب - طناب پاره شد ← طناب پاره نشد

حتی در مورد آن دسته از فعل‌هایی که صفت مفعولی آنها کاربرد صفتی ندارد و از نظر وحیدیان کامیار (۱۳۷۲) دارای ساخت مجهول هستند، نیز تکواژ منفی ساز رفتار مشابهی دارد:

۴۳) درخت دیده شد ← درخت دیده نشد/ *درخت ندیده شد.

- افزودن پیشوند فعلی اخباری «می» و التزامی «ب»:

این پیشوندها تنها بر سر فعل اصلی فارسی می‌آیند:

۴۴) الف - نفت به خارج صادر می‌شود (می‌شد) / بشود.

ب - درخت دیده می‌شود (می‌شد) / بشود

ملاحظه شد که این پیشوند نیز در ساخت‌های مجهول، بر سر فعل «شدن» می‌نشیند و نمی‌تواند به صفت مفعولی فعل اصلی اضافه شود به عنوان مثال اگر بگوییم «درخت می دیده شود» یا «درخت بدیده شود» یک زنجیره بد ساخت زبانی تولید کرده‌ایم.

- ساخت آینده (مستقبل):

رفتار فعل «شدن» در ساخت آینده جمله مجهول درست مانند رفتار فعل‌های اصلی در این ساخت است:

۴۵) الف - نفت به خارج صادر خواهد شد. ب - درخت دیده خواهد شد.
چنان که ملاحظه می‌شود فعل «شدن» در ساخت آینده فعل‌های مرکب «صادر شدن» و «دیده شدن» درست مانند فعل اصلی رفتار می‌کند. در جمله (۴۵) الف و ب) مصدر مرخم فعل «شدن» درست مانند فعل‌های اصلی در جایگاه پس از «خواهد» آمده است.

- کاربرد فعل کمکی «بودن»:

فعل «شدن» در پذیرش صورت‌های فعل کمکی «بودن» همانند فعل‌های اصلی رفتار می‌کند.

۴۶) الف - نفت به خارج صادر شد / شده است / شده بود / شده باشد.

ب - درخت دیده شد / شده است / شده بود / شده باشد.

- دنباله پرسشی:

همان گونه که از مثال (۴۷) الف) پیداست، دنباله پرسشی در فارسی با استفاده از صورت خاصی از فعل اصلی ساخته می‌شود و در جمله مجهول (۴۷) ب) نیز مشاهده می‌کنیم که دنباله پرسشی با استفاده از فعل «شدن» ساخته شده است. (نه فعل کمکی به تنهایی).

۴۷) الف - او به خانه رفت. نرفت؟ ب - درخت دیده شده بود. نشده بود؟

ملاحظه می‌شود که «شدن» همانند فعل اصلی در دنباله پرسشی ظاهر می‌شود.

- همپایگی:

می‌دانیم که در همپایگی دو جمله، حذف فعل ربطی به قرینه فعل کمکی امکان ندارد. در این آزمون نشان می‌دهیم که می‌توان در همپایگی دو جمله که یکی به تصدیق همه زبان‌شناسان جمله ربطی، و دومی ساخت مجهول است، فعل «شدن» را به قرینه لفظی حذف کرد. مثال‌های (۴۸)

الف و ب) بد ساخت هستند زیرا فعل های «است» و «بود» در جمله های اول این مثال ها فعل ربطی هستند و در جمله های دوم فعل کمکی. در مثال های (۴۸ پ و ت) فعل «شد» در جمله اول فعل ربطی است و در جمله دوم ساخت مجهول را تشکیل داده است. اما حذف آن به عنوان سازه مشترک، منجر به بدساختی نمی شود. نتیجه آن که نمی توان در جمله های دوم این دو مثال، «شدن» را فعل کمکی به حساب آورد.

۴۸) الف - * او بیمار - و نزد پزشک رفته است.

ب- * هوا سرد - و مادر چای داغ درست کرده بود.

پ- طناب پاره - و کوهنورد کشته شد.

ت - کم کم آسمان صاف - و ماه دیده شد.

چنان که مشاهده شد در شش آزمون نحوی فوق رفتار فعل «شدن» مجهول ساز درست مطابق رفتار فعل های اصلی فارسی است. واحدی لنگرودی (۱۳۷۶: ۱۶) در این مورد می نویسد:

«فعل «شدن» در تمام کاربردهای خود در زبان فارسی ساختار صوری، کاربرد توزیعی و نقش یکسان با دیگر فعل های اصلی زبان فارسی دارد و دلیلی ندارد که از این دیدگاه نقش و جایگاه آن را در گروه فعلی فارسی متمایز از فعل های دیگر فارسی بدانیم.»

نتیجه گیری

در این مقاله ابتدا آثار زبان شناسان درباره فعل های کمکی فارسی به عنوان اصلی ترین عوامل تصریف فعلی مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد که در شناسایی فعل های کمکی (غیرواژگانی) فارسی اختلاف نظر وجود دارد و هر یک از زبان شناسان از مجموعه فعل های «خواستن»، «توانستن»، «شدن»، «بایستن»، «شایستن»، «بودن»، «استن» و «یارستن» چند فعل را غیر واژگانی دانسته و به عنوان فعل کمکی (معین) معرفی نموده اند. سپس به آثار چند زبان شناس که مطالعات فرازبانی در خصوص فعل کمکی و به طور کلی مقوله تصریف داشته اند مراجعه و معیارهایی برای تشخیص عناصر تصریفی زبان استخراج شد. بیشتر معیارهای مذکور توسط استیل و همکاران (۱۹۸۱) ارائه شده است. در مرحله بعد با استفاده از این معیارها عناصر تصریفی در جمله فارسی شناسایی شدند. نتیجه این مطالعه آن است که تنها فعل کمکی در فارسی فعل «بودن» است

که در ساخت های مختلف جمله فارسی در سه شکل «است»، «بود» و «باش» ظاهر می شود و به همراه تکواژ گذشته ساز و شناسه های فاعلی سازه تصریف فارسی را شکل می دهد. این سازه به فعل اصلی می پیوندد و جایگاه آن در انتهای جمله است.

منابع و ماخذ

- اخلاقی، فریار (۱۳۷۷) «بررسی نحوی و معنایی افعال وجهی در زبان فارسی»، پایان نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی.
- انوشه، علی (در دست تهیه) «معلوم و مجهول در دستور سنتی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۴۸) توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- باطنی، محمد رضا (۱۳۵۴) مسائل زبان شناسی نوین، تهران: نشر آگاه.
- دبیر مقدم، محمد (۱۳۶۴) «مجهول در زبان فارسی»، مجله زبان شناسی، سال دوم، شماره ۳، ص ۳۱-۴۶.
- جهان پناه تهرانی، سیمین (۱۳۶۳) «فعل های لحظه ای و تداومی در زبان فارسی امروز»، مجله زبان شناسی، سال اول شماره ۲، ص ۶۴-۱۰۰.
- سرهنگیان، حمید (۱۳۵۲) «فعل معین در زبان فارسی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۲۵، ص ۶۲-۵۱.
- شفایی، احمد (۱۳۶۳) مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران: انتشارات نوین.
- صادقی، علی اشرف و غلامرضا ارژنگ (۱۳۶۳) دستور زبان فارسی، تهران: سازمان کتاب های درسی ایران.
- مشکور، محمد جواد (۱۳۴۵) دستورنامه در صرف و نحو زبان فارسی، انتشارات شرق.
- نوبهار، مهرانگیز (۱۳۷۲) دستور کاربردی زبان فارسی، تهران: انتشارات رهنما.
- واحدی لنگرودی، محمد مهدی (۱۳۷۶) «نگاهی به ساخت های فعلی مجهول با «شدن» در زبان فارسی»، مجله مدرس علوم انسانی، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۷، ص ۷۵-۱۰۱.

وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۱) «بررسی صفت مفعولی و اهمیت آن در زبان فارسی»، *مجله زبان شناسی*، سال نهم، همایون فرخ عبدالرحیم (۱۳۳۸) *دستور جامع زبان فارسی*، تهران: انتشارات علمی.

Bresnan, J.W. (1970) 'On Complementizers: Toward a Syntactic Theory of Complement Types', *foundation of Language* 6: 297- 321.

Browning, M. A. & karimi , E. (1990) 'Cerambling in Persian' the Proceeding of the Tillburg Scrambling Conference.

Chomsky, N. (1965) *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge: MIT Press.

Chomsky, N. (1988) *Language and Problems of Knowledge*, Cambridge: MIT Press.

Chomsky, N& H. Lasnik (1991), 'Principles and parameters Theory' in Jacobs, A. et. al. *Syntax: an International handbook of Contemporary Research*, Berlin: Walter de Gruyter.

Darzi, A. (1996) 'Word Order, NP-Movement and Opacity Conditions in Persian', Ph.D. dissertation, University of Illinois at Urbana-Campaign.

Farrokhpay, M. (1979) 'a Syntactic and Semantic Study of Auxiliaries and Modals in Persian', Ph.D. dissertation, university of Colorado.

Haegeman, L. (1994) *Introduction to Government and Binding Theory*, Oxford: Blackwell Publishers.

Langacker, R.W.(1974) 'Movement Rules in Functional Perspective', *Language* 50: 630-664.

Lyons, J. (1986) *Introduction to Theoretical linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press.

Marashi; M. (1970) 'the Persian Verb: a Practical Dissertation', University of Texas at Austin.

Mohammad, J. & karimi S.(1992) 'Light verbs Are Taking over Complex Verbs in Persian,' *Proceeding of WECOL*, 195-212.

- Palmer, F.R. (1979) 'Why Auxiliaries Are not Main Verbs,' *Lingua* 47: 1-25.
- Palmer, F.R. (1983) 'Semantic Explanations for the Syntax of English Modals,' In Henry & Richards: 205-217.
- Palmer, F.R. (1986) *Mood and Modality*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Quirk, R. et. al. (1985) *A Comprehensive Grammar of the English Language*, London: Longman.
- Radford, A. (1988) *Transformational Grammar* Cambridge: Cambridge University Press.
- Steele, S. et. al. (1981) *An Encyclopedia of AUX: A Study in Cross-Linguistic Equivalence*, Cambridge: MIT Press.
- Vahedi Langrudi, M. M. (1992) 'Clausal and Verbal Structures in Farsi' Ph.D dissertation, University of Ottawa.

